

جلد اول کتاب اول تاریخ التواریخ

خود اخرج نمایند و آنگاه را بقتل آورند در آنوقت دیسیس کیکی از اکا برانی سیلی بود و مردم او را با صابن
و صافت عقل ستوده میداشتند و امری را میپسند و منقاد بودند از میان برخواست و بزرگان مملکت را انجمن کرده
با ایشان گفت که فزون طلبی و تعدی مردم کرج از آن زیاده است که کس تواند روزی بسوزشت کرج شاکر
در امور از تحریک ثیامین است تخت با مردم بمبارا شود و چون عداوتات خویش کردیم بمداخه جرنیرم صنادید امانی سیلی او را
تجسین کردند و گفتند آنچه صواب ذاتی و فرمان دبی ما را گوش بر حکم تو خواهد بود پس دیسیس پیش مجدداً با مردم کرج کار مصالحت
استوار داشت و بدستاری رسول و رسایل بنیان مودت و موالات را محکم فرمود و به تربت ابل حضرت و صناعت پخت
و بارگان اینطایفه را می شکست و شام می خورد تا مردم از بر سوزی بفرستاد و شافند و انبوه شدند آنگاه کشتیهای بزرگ
اشراع فرمود که پنج مرتبه بزرگیکه بود چون یک با قوت کشت حکم داد تا مردم سیرکس و دیگر امصار حاضر شدند با
فرمود که مردم کرج را از روز نخست با ابل قرق خصوصت بوده و بفراوان لوکسیران بر دفع ایشان بر خاسته اند و دست
در خاطر دارند که مردم سیلی را که با ابل قرق طریق مودت سپارند از میان بر گیرند تا انجاعت ضعیف شوند و دلیل درون
آیند اکنون اگر روزی چند مقصود ایشان بیاخراقت از آن درست که بلای طاعون گرفتار شدند و اگر با حسیب
این اراضی را ویران ساخته بودند اکنون باید در دفع سپاه کرج که در مملکت بار خند انداخته و وطن ساخته اند کجاست بود
از آن پیش که ایشان تمامت این اراضی را فرو گیرند و ما چاره مانیم مردم سیلی گفتند که ما را تا جان در بدن باشد
بصلاح و صواب دید و جنگ کنیم و نام رفته را باز آوریم چنانچه عظیم انبوه شدند و شیخ و تیر برگرفته برای مردم کرج که در شهر
سکون داشتند در آمد و دست بصل و غارت گشتند و بگریا فشتد و اندوختند و او را بر گرفتند آنگاه کس کرج
فرستادند و بزرگان شور تخانه را آگهی دادند که آملکان که از جانب شما در این مملکت سپهسالار است و لشکریان او
جور کیش و ظلم اندیش اند ایشانرا از مملکت بسوی خود بفرستید و اگر نه بجای را عرضد بلاک خواهم ساخت یا خود کشته خواهم
این رسول را بسوی کرج کسل ساختند و از انوشکری چون ریک پان فرسب کرده بکار شهر قیامند و آن بلده را
محاصره نمودند آملکان در حفظ و احسان شهرت کوشید که آلات حرب و سلاح جنگ که انباشته بود در دست بدر نشود
تا هیچ میفزون و دیسیس با چرخ و آلاقی که مرتب داشت کافی نصب کرده بود که دو هزار تیر یکبار از آن کشت دمیشت
و منجبتی در کنار باره قیابا ساخت که یک کشت آهن مانند سرکا و از آن آویخته بود و آنرا بدستاری ضباب و چرخ پازو
ذرع یکجا نب کشیده را میگرداند تا بر دیوار قلعه کوفه لشی غراب میساخت عاقبت الامر با غلبه و یورش قلعه قیابا را فرو گرفتند
و لشکریان کرج را بقتل آوردند و کرمی که خود را بعد ایشان رسانیده پنا جسته آملکان از آن کیرود و فرار کرده با کرج
اندک بخارج آمد و کشتی در شده بسوی کرج کجاست تا تبه لشکر کرده از پی مکافات باز شود و دیسیس بهال که مرد
کرج بدست کرده بود و بر لشکریان فتنه کرد و مردم را قوی دل ساخته تا روز جنگ پیش آید چنانکه در جای خود ذکر شود

۵۱۸۲

طیغان جماعت لاتین بدولت روم هزار و صد و شصت و دو سال بعد از بسطوط آدم مقبول

بسیار لاتین کروی بزرگند از مملکت ایالتی و از روزگار ترکی نیش که ذکر عاشر مرقوم شد سر با طاعت بزرگان روم
داشتند و ضلع بر ایشان میفرستادند پس از آنکه یکصد سال طریق چاکری سپردند و هر حکم که از شور تخانه روم صدور یافت
بر سر زدند سر بصبان و طغان بر آوردند و سزا مخالفت هر از کرده عثمانی که از جانب سر کنسلان در میان ایشان منصوب بود

کتاب التواریخ
جلد اول
کتاب اول
تاریخ التواریخ

وقایع بعد از هبوط آدم با بخت

اسیر کرده برزرومال که در کشید بر کفشد و حق دست را کردند

۵۱۸۲ ظهور غراب حکیم در یونان پنجاه و یکصد و هشتاد و دو سال بعد از هبوط آدم بود

غراب از جمله حکای یونان است مردی ادیب بود و در صنعت خطابت که تبحر آن قانع است از دیگر فنون قسطنطنیه زیاده داشت و او را شاگردان بود که در خدمت وی تحصیل فن خطابت کردند و در ازای همت فاده او را اجرت از جمله مردی یونانی که او را شناسنامه بود هم در خدمت غراب تحصیل فن خطابت میفرمود و روزی عین بر کردن داشت که حق تعلیم را بابت بیست و یک روزی بدان مرشد که غدری کند و غدری اندیشد تا آنحال را از دستا باز گیرد و بدو زیست در مجلس تدریس روی با غراب کرده عرض کرد ای استاد خطابت که ما بهت آیدان شناخته میشود و بهت غراب گفت که مفید اقناع باشد پس شناس قول تا در اجتهت ساخته عرض کرد که من نیز با بخت با تو مناظره میکنم اگر ترا قانع ساختم که اجرتی بنایم داد و اگر قانع نشدم هم حق تعلیم از گردنم ساقط است و خطیب نکته ام و معنی خطابت نیامش ام غراب گفت که من نیز بدین سیاق با تو مناظره کنم بمانا که ترا قانع ساختم باید اجرت بدی و اگر غلبه مرا باشد هم باید اجرت محاطه روانداری زیرا که شاگردی را چنان تربیت کرده ام که بر استاد خود فرونی باشد و معلم خویش را ذلیل و زبون آورده مردم مثل زدند که بعضی رومی غراب ردی و غراب در ایام زندگانی در ارضی صقلیه که از جزیرهای بحر مغرب است در برابر افریقیه سکون داشت

۵۱۸۳ لشکر کشیدن امکان از کبرج جزیره سیسی پنجاه و یکصد و هشتاد و دو سال بعد از هبوط آدم بود

آلیکان چون کبرج آمد چون شیر زخم یافته غضبناک بود پس با بزرگان مشورتخانه یکجست شد که این کیفر از مردم سیسی با جوار و اعداد سپاه کرده سیصد هزار پیاده و سه هزار سواره فرستیم کرد و هفتصد کشتی جنگی در آب رانده گوز را که یکی از لشکریان او بود بر سپاه دریائی سالار ساخت و حکم داد تا اطراف جزیره سیسی را محاصره دارد و خود لشکر رانده بخت پانزست را که یکی از بزرگمای سیسی بود فرو گرفت و از آنجا کبنا ر شرفتیآ آمد و آن بلده را نیز با غلبه و یورش مخزن نمود آنگاه لشکر خویش را بیک برآرسته کوچ فرمود و کبنا ر شهر سیرکس آمده بمسافت یک میل دور از شهر فرود شد و با اهل شهر پیام داد که یا سر در چنبر طاعت بنید یا از شهر بیرون شده مصاف دهید مردم سیرکس اگر چه سخت مضطرب بودند اما جلالت و زوره در جواب گفتند که ما بکر ترا اطاعت نخواهیم کرد و از در ضراعت نخواهیم بود بلکه تا جان در بدن داریم از جنگ و جوش نخواهیم نشست و بفرمان دیار نیستین کمر بسته در خط و حرارت شهر بکوشیدند و از آنسوی آلیکان آن بلده را بمحاصره انداخت و بر دیو آبادی که در اطراف سیرکس بود ویران و منهدم ساخت چون یکماه از مدت محاصره بگذشت هوای لشکرها عفن گشت و از محنت هوا و حرارت تابستان طاعونی شدت در لشکر امکان پدید شد و چندان مردم میبردند که کس ایشان را فاکت نتوانست سپرد و مغرمان چنان از حرارت هوا و شدت تب آشفته گشت که بر کس نزدیک ایشان میشد او را با تیغ میزدند کار بر امکان صعب شد و خواست تا خیالی اندیشد که سلامت از آن بلا بر شود شبانگاه کس نزد دیار نیستین فرستاد و پیام داد که اگر از در صلاح بیرون شوید من این لشکر را برداشته بوطن خویش مراجعت کنم هم اکنون شرط آنست که با دولت کبرج از در مودت و موالات باشد و یکصد و بیست و سه هزار و شصت تومان که مخارج قوت و ملوک پاهست بسوی من فرستید و بر تومان برابر سه ربع از یکشتال نزد خالص بود علی بک

در این جزیره سیسی که در ارض صقلیه است و در برابر افریقیه سکون داشت

در این جزیره سیسی که در ارض صقلیه است و در برابر افریقیه سکون داشت

جلد اول از کتاب تلخیص التواریخ

پنجاه و پنج در جواب گفت که هرگز سر باخت شافرو نداریم و یکدیگر نکند بر بوی شافروستیم و زنها را بخونیم و فرستاده او را خواهر کرد
پیش بر اند چون این خبر را ملکان رسید و روز دیگر توفیق کرد و هر روز جمعی کثیر از لشکر او ببلای طاعون در گذشت و از بوی
آن مردگان بوی لشکرگاه چنان شد که کس را طاقت تنفس نماند ناچار آمدند اندک که بجای بودند برداشته نمیشی را فرما
پیش گرفت و مردم چار و علیل و ناتوان را بجا گذاشت صبحگاه مردم به کس از شهر پروان شدند و ایشانرا قتل آوردند
و برمال و خیل که از مردم کبریا مانده بود برگردید و شهر درفش شد اما آیلگان با آن مردم قتل گشتی در آمده راه کبریا پیش رفت
و از این خویش بخت و خدا بان خود را بجای دشنام گفت و مردم سیلی دیگر باره از سیراکس پروان شده از و بال و پشام شدند و پشته
که از او بجا مانده بود بخت تصرف در آورده اند و اگر نه آتش در زد و بپوشیدند مع اقصیه چون آیلگان کبریا رسید از غایت خشم
با یکدیگر سخن گفت و با خانه خود رفته و بروی خویش بر بست و زن ^{فرزند} را نیز از دخول منع فرمود و پس از روزی چند بکبر
مگر بدست خویش خود را بگشت و چون آن لشکر که با وی مغریلی کردند و با طاعون هلاک شدند جمعی کثیر از مردم مغرب بودند
بعد از هلاکت آیلگان و ضعف دولت کبریا مالی اترقیه و دیگر اراضی مغرب گشتند چند ذیل و زبون مردم کبریا توان بودند
اینک جمعی کثیر از مردان ما را سیلی فرستاده و هر چند هلاک و مار داشتند این کینه باید از ایشان باز بخت و کفری لایق داد
و از این پس آسوده نشد این کینه شد و لشکر عظیم فرستاد که بوی کبریا تا شن بردند و شهر و نس را که در وسط راه بود بکشتند
و قتل و غارت نمودند و از آنجا کعبه داده بجای کبریا آمدند مردم کبریا بخت تبریدند و بخدا می خود پناه حسد و اطفال خویش را
در راه خدا و ندان خود قربانی نمودند و بیخ بلا از ایشان کردند و از نیروی که سپاه مغرب را پادشاهی با سلطان بود بگوگاه
سخن شایخ قابل و آرای متشدد میگفت با اینکه دوست بزرگوار مرد مبارز فرستاد بود که کفایت امور خویش توانستند کرد
و عدم قوت و ملو و متفرق شدند و پس از روزی چند باطن خویش مرجع کردند مع ذلک مالی کبریا از بوی جان بگریه
فرستادند و بعد از مدتی اندک پسر گوز را که گوزانی بخواند در شور تخانه حاضر کرد و گفتند اکنون که پدر تو و داع جهان گفت
باه و مکانست و تراست تجزیه سپاه کرده بجا سیلی مغرب و آب رفته را بجای باز آور پس گوزانی مرتبه سپاه لاری پاشی
از خود جنگ فرستاد که بوی سیلی مغرب و چون بدان اراضی رسید کس بوی و پنجاه و پنج فرستاد که چون کار بر ملکان شکست
و از تو صلح جوی گشت از دشواریت پروان شدی و چنان اندیشیدی که جان را همیشه کار بخت فتنست اکنون روز مکانات
فرار سیده یا شد و با سپاه و طریق طاعت پیش گیر و اگر نه از در مصاف پروان شود و پنجاه و پنج چون این خبر شنیدند از مقام طر
داد و نسبتین را که یکی از خبرالان بزرگ بود و سپاه لاری داده با سپاهی آراسته بداد لشکر بیکانه پروان فرستاد و نسبتین
در برابر گوزانی آمده صف راست کرد و جنگ در پیوست در جنگ نسبتین بپشتین با چارده هزار کس از اهل پیر گشتند هلاک
و و مار آمد و کار بر مردم سیلی گشت ناچار از در مصاف پروان شدند و چنان کلمه کردند که بر شهر که سپاه کبریا از دریا
سیلی شکر کرده بهم درخت فرمان ایشان باشد و یک که در تومان از در غاص نیز تسلیم گوزانی کردند که از غاص جانب
زیان ندیده باشد انگاه گوزانی حاضر کرده بوی کبریا مرجع کرد و مردم او را استقبال کرده محترم داشتند و در پی
چند از این برگذشت که طاعونی شدید در کبریا افتاد و مرضی عارض مردم گشت که مغزهای ایشان بر میان شد چنانکه
تیغ بر کشیده از یکدیگر می کشید و چنان می پنداشتند که دفع دشمن میکنند و از این فتنه مردم اراضی مغرب و اهل کبریا
بناظر رسید که سر از خبر طاعت اهل کبریا پروان کنند و غوغائی کرده بپنجاه و پنج چون این دایره در کبریا زیاد پدید

وقایع بعد از هبوط آدم تا هجرت

دیگر باره از در فراغت پروان شدند و از کرده استخار و استغفار نمودند و در این وقت دین پست در شهر کس و دین جهان گشت و فرزند او را که هم دین پست نام داشت بجای او گذاشتند و او را بفرمانگذاری برداشتند و این همان است که افلاطون را اسیر کرده بفرست چنانکه در قصه افلاطون مرقوم شد

۵۱۸۵

ظهور ثیماس حکیم پنجاه و صد و هشتاد و پنج سال بعد از هبوط آدم بود

ثیماس از جمله حکمای اراضی یونان است و بیشتر در فن ادب و خطابت که مفید اقناع است پنج برده و از خطبا بزرگ یونان شمرده شده و تحصیل فن خطابت در حضرت غراب سیب قلی نمود که شرح حالش مذکور شد و چون فن خطابت را تکمیل فرمود با خود بر سراجی که تخی تعلیم معین مقرر داشت به خدمت خطابه کرد و چون تفصیل این سخن در قصه غراب شرح گشت دیگر از زحمات گرام و اطباب اجتناب جست

۵۱۸۵

ظهور ابلیوس حکیم پنجاه و صد و هشتاد و پنج سال بعد از هبوط آدم بود

ابلیوس از اکابر حکمای فلسفه و صنایع علمای هند است و در فنون ریاضی درجه کمال داشته و او به ابلیوس بنی اسرائیل علی الجوار مصنفات دی کتاب مخروطات است محتوی بر هشت مقاله چهار مقاله اول را احمد بن موسی بن طلال ترجمه نموده و سه مقاله آخر را ثابت بن قره ترجمه گشته و دیگر از تصانیف وی کتاب قطع المخطوطه می باشد که هم ثابت بن قره شرح کرده و کتاب در نسبت محدوده و کتاب قطع التلویح می باشد و کتاب مدد در ایرتنامه از مصنفات اوست و ثابت بن قره گوید او را معانی است در بیان آنکه هر دو خط که از سب و واحد اخراج شوند بر زاویه کمتر از قائمه بالضرورة آن خط ملائمه یکدیگر خواهند شد

۵۱۸۷

ملوس و انک در ملک چین پنجاه و صد و هشتاد و پنج سال بعد از هبوط آدم بود

ملان و انک نام پادشاه سی و دوم از اولاد جودانک که در ملک چین مرتبه خاقانی یافت و برای که جهانانی نشست مردی عاقل عادل بود و با جمهور لشکری و رعیت برقی و مدار امیرش و همه ساله خراج ملک خویش را ادا درگاه بهمن بن بهمن یا رسیدشت و با استظهار او امیدوار بودند چون مدت پست و شش سال در ملک چین و پان و تبت و خا حکومت کرد کار بفرزند خود داد که داشت و بگذشت

۵۱۹۵

ظهور بولس حکیم در یونان پنجاه و صد و نود و پنج سال بعد از هبوط آدم علیه السلام بود

بولس از جمله حکمای یونان است و در کتاب عقل که نگاشته این کتاب مبارک مطالعه نموده مرقوم است که انا بولس صاحب کتاب و در بعضی از نسخ مرقوم است که انا بلیناس صاحب لا عجیب و آنچه معلوم شده آن کتاب از مصنفات بلیناس است با بولس و در فن طبیعی از دیگر فنون حکمت فزونی داشته و از فن طب نیز بهره ور بوده انا اطبا و اراضی ضعیف برای دانند و اراضی را در کتب طبیعیات خویش نماند و را به بر این واضح تر و نموده و بابلوس نیز پروی از سطر کرده و هر سخن که بر بولس نگاشته توضیح فرموده و نماند بولس را مردود و شمرده

۵۲۰۸

ظهور یونیوس حکیم پنجاه و صد و هشتاد و پنج سال بعد از هبوط آدم بود

یونیوس از جمله حکمای یونان است و از فنون حکمت او را بهره کافی بود چنانکه در عهد خود از جو صنادید حکما شمرده و جناب او تا ب طابان علم بود و نماند او در میان فاضل و عام شهرت تمام داشت گویند عسیر عرب را از طرفی کرده

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

و چون بگشتن می و کعبه را ندانستی و فرو نشستی با کوزه کلوته شراب ناب حاصل نمودی و سر آنرا نگه داشتی و بکشتی بجا آوردی
 باده تقویت قلب و دماغ فسر بود

۵۲۱۳

جلوس سلو و امانت در مملکت چین پنجاه و دو سال بعد از بهبود آدم بود
 سلو و امانت بعد از عان و امانت که شرح حالش مرقوم شد تحت سلطنت برآمد و مملکت چین را تحت فرمان آورد و پادشاه
 سیم است از خاندان جو و امانت که سلطنت چین یافت علی ایمله چون کار سلطنت با او راست شد و لشکری و رعیت فراوان
 او نهادند تا بحضرت همن بن اسفندیار که در این وقت سلطنت ایران داشت گشت و برخی از هشیان فیضه که از پدر
 گذشته میراث داشت بسوی او فرستاد و اظهار عهودیت و پا کردی نمود و پیمان کرد که همه ساد خراج مملکت را فی نعمت
 سفر او تحال بحضرت فرستد همن نیز فرستادگان او را که می بداشت و باینیل مقصود رخصت مراجعت داد و سلو و امانت
 بعد از رسیدن بجایات شاد شد و آسوده خاطر بکار سلطنت پرداخت کونیند سلطانی مبارک قدم بود و در روز ولادت او
 بعد از آنکه روزگاری در از غزای و مباح از رشحات سیاح بی بهره بود و بارانی شدت بارید و مردم چین آنرا بغالی میگویند
 مدت هشت سال پادشاهی کرد و همنسکام رحلت از دنیا ولایت عهد با فرزند خود جوین سینک و امانت گذشت و گذشت

۵۲۱۴

جلوس نورد در مملکت هندوستان پنجاه و دو سال بعد از بهبود آدم بود
 نورد از بزرگان کایون داشت چون بر دیو بشورید و او را اسیر کرده مجوس بداشت بر تحت سلطنت برآمد و مملکت هندوستان
 تحت فرمان آورد و چنانکه در قصه دیو مذکور شد از دارالملکت قونج ساز سپاه کرده باراضی بنگ آمد و کار آن مملکت را بنظم
 کرد و از آنجا بالشکر فراوان بهامت مملکت هندوستان عبور نموده بر تق و تق مقامات ملکی پرداخت و تا کن در دیای خضر را
 بنیر حکومت آورده در بر محل عمان خویش را بگماشت و پادشاهی جلیل الشان گشت و آن بکبر و تنم در سلطنت بدست کرد
 که مکانی با سلاطین ایران گذشت و آن خراج که ملوک هند افاضه درگاه پادشاه ایران میداشتند قطع نمود و چون این واقعه
 او اخذ دولت همن بود و نورد از کفران عمل مصون ماند تا نوبت سلطنت با سکندر روی که شرح حالش مرقوم خواهد شد رسید بعد از
 تسخیر مصر و باطل و غلبه بایران عزم تسخیر مملکت هندوستان نمود و هشتینون را که سرداری نام بردار بود فرمود تا همی از مردان
 دلاور پیشرو سپاه باشد و بر رودخانه امانت جبری بند تا باسانی از مملکت پنجاب عبور کرده باراضی هندوستان در آید و آنجا
 نورد در حدود پنجاب زمین داران چند منصوب بود و مذکور هم از آنجمله یکی فور نام داشت که فرنگیان او را پورس خوانند
 و دیگری گنگلین بود و در میان پورس و گنگلین پوسته خصومت و معادات بود و گنگلین قوت مقابل با پورس نبود و لاجرم
 چون لشکر اسکندر نزد یک شد پیشگی در خور خدمت سکندر ساز داده باسی زنجیر فیل و پنجه تیر پیاده و پیغصد کس و سوار بفرست
 او پوست تا به اظهار او پورس فرونی جوید تا چون اسکندر رسید پورس ساز سپاه داده در اراضی پنجاب جنگهای مردانه
 که چند آنکه پیران او با بسیعی از لشکریانش مقتول شدند و خود از میدان جنگ فرار کرد و اسکندر او را استمال کرده بدرگاه
 آورد و حکومت آن اراضی که داشت بعلاوه بلاد و امصار دیگر با او تفویض فرمود چون این خبر بغیر رسید باستحاج تمام
 لشکری نامحصور بر آورده بسر قد پنجاب تاخت و با اسکندر و مصاف داده مقتول گشت و چون تفصیل این احوال غیرت قصه
 اسکندر مرقوم خواهد شد طریق احتضار سپردیم مع القصد بعد از قتل نورد اسکندر پورس را مورد اشفاق و الطاف داشت
 و حکومت آن اراضی را با وی گذشت و میان او را با گنگلین با صلح آورد و گنگلین پسر را نیز پذیرفت که از زمین داران

در این کتاب
 تاریخ التواریخ
 جلد اول

در این کتاب
 تاریخ التواریخ
 جلد اول

وقایع بعد از بسطو آدم تا هجرت

دکن بود و فرمان پدر خود پدر با خدمت اسکندر شاف و پیوسته در دکن زمین داران بزرگ بودند که فرمان سلاطین میزد
حکومت آن اراضی داشتند مانند کلچند که بلده کلچر که را بنا گذاشت و هیچ چند که قصبه مرجع را آباد ساخت و یکی چند که بلده پچان که را
آنها را وست و دارا ازراج که بانی دکن است مع القصبه بعد از قتل فرسینا چند پادشاهی یافت
چنانکه در جای خود مذکور شود انشاء الله تعالی

۵۲۱۴
طهور بر قتل حکیم دریونان پنجاه و دو سال بعد از بسطو آدم بود
هر قتل از جمله حکای یونان است و در حکمت الهی دلی روشن و خاطری صافی داشته و در بعضی از مسائل مکتبه با ابنا ذقلس که شرح
مقوم شد موافقت نموده چنانکه ابنا ذقلس گوید اول این عالم محبت است و غلبه وی گوید اول این عالم محبت است و منازعه و بیم
از سخنان اوست که فرماید اول و ایل نور حق است و در کثرت نشود از جهت عقول با بعلت اینکه ابداع کرده است عقول را از
نور و اوست که حق و محیط است همیشه را لاجرم هرگز محاط نخواهد شد

۵۲۱۵
طهور اقلیدس صوری پنجاه و دو سال بعد از بسطو آدم م بود
اقلیدس از حکمای بلده صور است و آن شهریت در کنار بحر شام و جابش را اقلیدس بنام خود خواند مع القصبه و اول کس است
که فن ریاضی را در ذیل کتب مندرج فرمود و مدون ساخت و کتابی در علم هندسه نگاشت و نام خود بر آن گذاشت که هم اکنون
در میان طالبان علم مشهور و متداول است و بسا از حکمای روم و متو بدان ایران بر آن کتاب شرح نوشتند و اقلیدس را
سایش کردند نام وی چنان بلند شد که حکمای یونان بر ابواب مدارس خود نقش میکردند که هر که متقاضی باشد بدرسه مادرش نشود
و غرض ایشان از این سخن آن بود که هر که ندیده باشد کتب اقلیدس را بدرسه در نیاید که درخور انجمن نیست و از مصنفات
اقلیدس است اول کتاب مناظره دوم کتاب مفروضات سیم کتاب تالیفات القون چهارم کتاب طبرات پنجم کتاب اثبات
مناظره ششم کتاب معیضات هفتم کتاب قسمت که ثابت بن قره اصلاح آن کرده هشتم کتاب قانون نهم کتاب نقل و خفت
و هم کتاب اقلیدس که مرقوم شده و به کتاب دیگر منسوب باوست که بعضی آنرا منقول دانسته اند اول کتاب نغم معروف
بکتاب موسیقی دوم کتاب ترکیب سیم کتاب تحلیل یعقوب بن اسحق کندی در رساله خویش مرقوم داشته که مردی از بزرگان
یونان را دو کتاب از مصنفات ابلونیوس بنام تجارتی و صناعت اجسام غمسه و دریونان کسی را نیامد که آن دو کتاب را
بداند و از روی یونانی ترجمه کند پس کس بلده صور فرستاده از اقلیدس درخواست نمود که آن کلمات را ترجمه روشن
فرماید اقلیدس مقدمه ذکر نمود و از آن پس معانی کلمات ابلونیوس را روشن ساخت و مقالات میفرمود که با اقلیدس نمیکنند
جارت از آنست و دو مقاله دیگر بر آن کلمات افزود و مرقوم داشت در آن چیزی که ابلونیوس یاد کرده بود از چگونگی
نسبت بعضی آن محسوسات به بعضی دیگر و کندی در رساله اغراض کتاب اقلیدس آورده که این کتاب از مصنفات
ابلونیوس بنام تجارتی است و اقلیدس بر حسب خواهش یکی از بزرگان میزده مقاله آنرا تفسیر کرد لاجرم این کتاب منسوب به شد
و بعد از آن اسقلاوس که شاگرد اقلیدس بود چنانکه ذکر مالش عنقریب مذکور شود مقاله چهاردهم و پانزدهم را
از کتاب اصل پیدا کرده ترجمه نمود پس اقلیدس چیزی بر آن کتاب نیفزوده است و ابوعلی حسن بصری ساکن حضرت
این کتاب را شرح کرده و هم منسوب با بن هشتم است و مقاله هاشم آن کتاب را ابلنیاس حکیم که قصه آن خواهد بود
شرح کرده و پس از وی از لغت یونانی عبری ترجمه کرده اند و همچنین تاضی ابی محمد بن عبدالباقی بغدادی و دیگران

توضیح
این کتاب
در علم
ریاضی
است

جلد اول از کتاب قول نامح التواریخ

معروف بقاضی پستان متعالی عاشره را شرح کرده و علمای فرنگستان نیز بر آن کتاب شرح شده و دارند و بسپهان جوهری
 شرحی بر آن کتاب نوشته و نامانی متعالی عاشره را شرح کرده و این شرح را نقل نموده و ثابت بن قریه اصلاح فرموده و این مذکور
 متعالی عاشره را از قاضی عثمان در نزد علی بن محمد عمرانی در مصلح دیده و ابوصخری در آن کتاب شرحی است و ابوالحسن
 نیز تمام شرح کرده و ابوالوفار اشری نام است و زید بن علی نه متعالی و بعضی از متعالی عاشره را شرح کرده و ابویوسف داری متعالی
 برای ابن عمید تحریر نموده و حجاج بن یوسف بن مطهر کوفی کتاب فلیس را یکبار برای یارون و یکبار برای نامون نقل کرده و این
 زیاده معتدافاده مع الفقه از عثمان الفلیس است که فرماید الخط بندته روحانیه حضرت با تکیه باینکه و فرمود بر چهار سو
 شود و بار و مول مثل آن دست داری یا تحصیل چنان در قدرت با زوی تو نیست در هر حال و این خوردن و اخص و
 سوزن شد و گفت بدتر مردم کسی است که سبب مؤلف بیکس را معتقد اند و بیکس نیز سبب این نوی که او دارد و بر او اعتماد کند
 و گفت میان برادران خصوصیت میفکن چه ایشان با مذکوب دانه بصلح کرایند تو در میان زبان کار و شرمسارانی که بید شخص
 با او گفت که من چندان بگو شمش که ترا از حقیقت حیات عاری سازم در جواب وی فرمود که من چندان جهد کنم که با آب سخاوت
 و مهربانی آتش شمش ترا فرو نشانم

فوز بنو حسن حکیم خبندار دویست و شانزده سال بعد از سقوط آدم بم بود

بنو حسن بن اعازن پدر در مطاعا لیس است که غریب شرح حالش مذکور خواهد شد و نسب او از دوسوی بطلیوس پیوندد
 چنانکه بطلیوس در کتاب خود بنمیشد رقی فرموده علی بکله بنو قباخس در فلسطیه پروی قباخس میگرد خدایان و نایان
 او را قباخس ثانی میگویند و از تحقیقات دست که فرموده بمادی دویست یکی خلا و دیگر صورت اما خلا مکانی است
 و صورت فوق مکان و خلاست و از این دو ابداع شده اند موجود است و هر چه گوین شده است از اینها هم مرتب میگردد
 اینها پس از این دویست بمادی دویست معاد و در این رای مخالفت کرده است حکمای مقدم را و عالم را نیز حادث دانند
 و جنابش روز کاری در حضرت غیب که پدر اسکندر یونانی است بنف جلیات شول بود و روز کاری نیز در خدمت طاهون تحصیل
 میفرمود کتاب را با طبعی در علم عدد و کتاب فتم از مصنفات وی است

تخیر بنده خربست مردم دوم پنجاه و دویست و شانزده سال بعد از سقوط آدم بم بود

از این پیش مردم شد که قبیل لاقین با دولت مردم بشوریدند در این وقت مردم بنیشت که شهری از اراضی قین بن بنمیشند
 حرم کردند که بشور مردم تا من کنند و آن بلده را بعضی قتل و غارت در آورند پس لشکر با فراسم کرده با عدوی
 که بجانب دوم کوچ دادند بزرگان شورنما چون از آمدن ایشان آگاهی یافتند گفتند چاره این کار چیست پس گفتند
 پس دیگر باره رفتند و او را از راه نگاه دعوت کرده ساز و برگ جنگ بدو سپردند و گنجینه سپاه خویش را برداشته
 با استقبال جنگ پرور شد و برابر مردم لاقین صف رست کرد و جنگ به پویست و در حلقه نخستین ایشان شکست و از دبال
 انجاعت همی تا شد مردم مرکب همی سپهر ساخت تا بکنار شهر بنیشت آمد و آن بلده را محاصره نمود و پس از روزی چند یونانی
 و غیره نخواست مردم قین زنهار آمدند و دیگر باره مطیع و متعا و دولت مردم شدند پس گنجینه انجاعت را از آن دلو و پان
 محکم کرد که دیگر حصیان و طغیان نوزند و خسراج آن ملک را که بنا بر افتاده بود که شاربغ و حضرت غریب هم فرمود
 مردم او را پذیره شدند و عظیم لشکر گذاری نمودند و گنجینه را از مردم باز حرم غارت فرمود و کار را به آنکه تا به شغل نداشت خست

۵۲۱۶

۵۲۱۶

مردم بنو حسن حکیم خبندار دویست و شانزده سال بعد از سقوط آدم بم بود

مردم بنو حسن حکیم خبندار دویست و شانزده سال بعد از سقوط آدم بم بود

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

۵۲۱۸

در این سال که در این کتاب مذکور است

ظهور اسلاوس حکیم پنجاه و دو بیت و بیست سال بعد از سقوط آدم علیه السلام بود
 اسلاوس از جمله سادات و بزرگان هند است کتب معارف و کشف حقایق در خدمت اقلیدس صوری فرموده و تفسیر
 نیکو از وی بیادگار مانده از جمله کتب جوامع و ابعاد و کتب طب و غروب از مصنفات اوست و از کتب تفسیر و تفسیر چهارم
 و پانزدهم را وی اصلاح نموده گویند اصل آن کتاب از ابونوس حکیم است و سیزده مقاله از اقلیدس از لغت رومی
 یونانی آورده و دو مقاله را اسلاوس ترجمه نموده چنانکه در مقدمه اقلیدس مرقوم شد نظیف و متعجب گویند مقاله عاشق و معشوق
 بلغت رومی یافت شد چهل و یک زبانه از آنچه در میان است در آن مقاله ثبت بود و آنچه در میان است یکصد و نه شکل است

۵۲۱۹

در این سال که در این کتاب مذکور است

نزاع میان شورتنانه و عدالتخانه روم پنجاه و دو بیت و نوزده سال بعد از سقوط آدم بود
 میان بزرگان شورتنانه و امانی عدالتخانه روم پشتر وقت ساز بود و مردم شورتنانه در تقویت دولت میکوشیدند و اهل
 عدالتخانه جانب رعایا را حمایت میفرمودند و در فرون طلیحی سراج دادند مال دیوانی زیاده از قرار معین سرکنسلان را
 می نمودند در این وقت در میان این دو طبقه کار از مباحثه و مناظره بمجادله و مقاله انجامید عموم رعیت با شاق امرای عدالتخانه شوریدند
 و از آن سوی سرکنسلان سپاهیان را برانگیختند که به آویشن و خون ریختن و قتل و غارت کشیدند و در این فتنه کردی از مردم بیچاره
 ماتحت و تاراج صاحب زر و مال کشیدند و بعضی بی سپهر و غارت شده مجروح و سبکی شدند عاقبت لاهراعیان و شهرهای روم
 بر خمت تمام برد و طبقه را بجای خود نشاندند و اصلاح دهین کردند

۵۲۲۰

در این سال که در این کتاب مذکور است

ظهور مسران کابن و طریق انچه پنجاه و دو بیت و بیست سال بعد از سقوط آدم بود
 عمران برادر عمرو بن عامر مزنیاست که شرح حالش در جای خود مذکور و مرقوم شد و در فن کمانت مهارتی تمام داشت و طریق انچه
 بود از قبیل حمیر که هم کابنه عجیب بود و این برادر در مدینه مار بسکون داشتند و لازم خدمت عمرو بن عامر مزنیان
 چون هنگام ابتلای امانی آن اراضی شد و زمان خرابی سیل عرم نزدیک آمدن خنجر عمران با خدمت برادر پوشت و او را
 از فرو شدن بلا آگهی داد و از پس او طریق انچه در رسید و عمرو را از دایه سیل آگهی بخشید و با شاق عمر و بر سر دست
 آمدند و نظاره کردند که موشها پارهای سنگ را که پنجاه مرد زوردار و توانمند حمل و نقل کردند از بنیان سرباز کرده بود
 می افکندند این واقعه عمر و را شگفتی بود پس اموال خود را فروخته از مار بسکون کوچ داد و مردم آن اراضی نیز متفرق شدند عمران
 با طایفه بنی لاهر در اراضی که سکون اختیار کرد و عمرو بستم آمد چون تحصیل این احوال در شرح قصه سیل عرم مرقوم خواهد شد
 در این مقام از اطلباب اجنباب واجب شریدم

۵۲۲۰

در این سال که در این کتاب مذکور است

جلوس یون سینک و انک در مملکت چین پنجاه و دو بیت و بیست سال بعد از سقوط آدم بود
 یون سینک و انک نام پادشاه سی و چهارم است از خاندان جو و انک که بعد از پدر بر کرسی مملکت جلوس فرمود و در
 بالطف و اشتاق خسروانی امیدوار ساخت و بر آیین آبا و اسلاف خود بعد از شاکونی هندی پای شکست لاکون
 که شرح حالش در مقدمه بن و انک مذکور شد پیغمبر میدانت و بر شریعت و مذهب و مملکت را همه ساله ارسال
 درگاه یمن بن افندیار میداشت و در سال پنجم سلطنت او یمن و ادعای جهان کعبه و جان بسرای دیگر کشید و دست
 سلطنت یون سینک و انک در مملکت چین شش سال بود

۵۲۲۱

در این سال که در این کتاب مذکور است

خرابی سیل عرم در مملکت سیان پنجاه و دو بیت و یک سال بعد از سقوط آدم بود

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

مارب نام شهریت از اراضی سبا و از آن^{ان} بلدة تاضعا که دارالملک مکتب من است سه روزه راه است و سبب آبادی شهر مارب سبب
 له نعمان الکبر در آن اراضی بسیار نمود چنانکه در ذیل قصه او مرقوم استیم و بعد دغبت و مقدار کبیر از پان کردیم علی الجلا از آن آنها
 که از ثقیبهای تدجریان داشت چندان اراضی سبا آبادان شد که از دوسوی شهر مارب در فستانی بر آوردند که ده روزه راه
 مردم در ظل تجارت جویریکه در جنب که روی خورشید را نمیدند کما قال الله تعالی لقد کان سبا فی منکبهم آیه غنای غنای غنای
 و شمال و همچنان دور اراضی سبا چندان دیه و قریه با دید آمد که مردم مارب چون بشام سفر میکردند نامار در دیهی می کشیدند و نامار
 در دیهی میخوردند و چنانکه خدای فرماید وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا رَبُّكُمُ رُزْقًا وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا رَبُّكُمُ رُزْقًا وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا رَبُّكُمُ رُزْقًا
 فیما یأبى و آیات آرمین پس غنای انجماعت قدر این نعمت ندانند و آغاز طغیان و ناسپاسی نمودند و کشتند در میان
 مساکین این بلدی پس فرق باشد چه در معابر و منازل یکسان باشیم و بر دوی رحمت بقریه در شوم و نزل متنا یا هم یکو آن بود
 که اینهمه آبادی در معابر نباشد تا غنای را اسباب حشمت و ثروت آشکار شود و شهر نیز مقدار خویش را بداند و خداوند آنرا بنا
 باندین انصارنا و ظلموا انفسهم و کفران نعمت انجماعت را بدست انداخت و در این وقت فرما گذار مارب از جانب کلکیر
 پادشاه من عمرو بن عامر فرقیابو دو شرح حال ایشان از پیش گذشت روزی عمران و طرفه ایخبر که در فن کهانت دستی قام
 داشتند چنانکه در ذیل قصه ایشان مرقوم شد با خدمت عمر و آمدند و عرض کردند بعلم کهانت و فرست دانستیم که این شهر را
 خواهد گشت چه در این بلد که از لطافت هوا برگز بود ام لا رض یا مٹ نشد و قتل و تبه کس ندید و غوک در آنها بر گریه
 با دیدن ما اکنون بعضی جا فوران معاینه میشود که بر وبال خرابین شهر دیلی روشن است آنگاه عمرو را برداشته با سر آمدند
 و عمرو نظر در آن بگیر انداخت و مشاهده کرد که در جا فوران صورت موش داشت وجهه خنزیر و با چکان خارا شکاف سنگ ازین
 آن سبب آورده سینه از آن در میگذازید و با پای سپاسی بکسوی اکلند چنانکه چاه تن مرد و زور آزمای یکی از آن سکنهار حمل و نقل
 نتوانستی که چون عمر و این حادثه بدید بدانست که غنای شهر مارب اینند ام پذیرد و اراضی سبا ویران افکار و نظیر
 شوال کرد که چه روز این تدبیر خیر و دین شهر ویران کرد و عرض کرد که از امر دژ تا بهشت سال دیگر این بسیار غریب خواهد
 آقا از روزمان معین را شواغم معلوم کرد پس عمر و بدانست که بلانی از آسمان فرود میشود و آنرا بحیات و حصافت نتوان
 باز داشت و شعری چند در صفت آن جا فور که مشاهده کرده بود داشت و فرمود و را قم حروف چون آن اشعار را تمیز این
 این قصه میدانست بر گشت اجوزة عمرو ابقرش افرا غازی مننه اقم من جرد کفیل خنزیر و الا بسیم
 او تیس صریم من افاز یقی القیم یحب قطره من جلا یزید یعزم که محالیث و آنیاب قطم مع قصه عمرو
 آن راز را از مردم پوشیده داشت و فرزند خودها لکت را حاضر کرده با او گفت ای پسرک من آگاه باش
 که این شهر ویران خواهد گشت و این خانه و قریه و مزارع و مراتع که ما داریم عرضه انما و انهدام خواهد شد اکنون
 چاره آنست که بزرگان مارب را انجن کرده در میان ایشان من با تو مجادله آغازم و تو با من نیز در آویزی و چنانست که
 پس من اینوا خود را دست آوریز کرده اطلاق خود را بمعرض پنج در آورم سخن بر این نهادند و از کنار تدبیری شهر آمدند و روز
 دیگر عمرو بزرگان مارب را بر سیم صیافت دعوت کرد و آنگاه که مردم انجن شدند با مالک سخن بختیست انداخت و فرزند را
 در میان انجن خوار ساخت مالک نیز بر آشت و با پدر بدگشت عاقبه از امر کار مضار به رسید پس و پدر با سنگ و مشت یکدیگر را
 کوفتند بعد از این کیر و دار عمرو سوگند یاد کرد که من با وجود مالک در این شهر نخواهم زیست و بفرود من خانه و اثاث

این قصه را از کتب معتبره
 و از کتب معتبره
 و از کتب معتبره
 و از کتب معتبره
 و از کتب معتبره
 و از کتب معتبره
 و از کتب معتبره
 و از کتب معتبره
 و از کتب معتبره
 و از کتب معتبره

جلد اول از کتاب اول فایده التواریخ

سوالی میکردم که در سطوح حاضر فسیل پانچ نمیداد و ارقام حروف را از مقولات میزد و در سکی لموظ افاد که وقتی عربین عالم
بعد از مراجع از مصر بهتسا حضور خاتم النبیین صلی الله علیه و آله احتصاص یافت از وی سنوالم فرمود که بر پستید ایل مصر
عمر و عرض کرد که بر آیین ارسطو علیه القله انحضرت ویرا از چنین جبارت منع نمود و فرمود در این پستی ضعیف و قوی
علی الجمله ارسطو پیشوای حکمای ششین است و جمله حکما که بعد از وی ظهور یافته اند خوشه چنان خرمن اویند و او معلم مسیح
علوم است و اصول حکمت نظری به چنان که شیاع است از مصنوعات خاطر اوست و از این روی او را معلم اول خوانند و علامه دینی
در رساله های کل مرقوم داشته که ارسطو فرموده فایده جبرترین جوهر المککوت بکثیر من العلوم خلقت له من آت قال لا تطاعا
و در کتاب اخوان الصفا که در است که چون در زاینجه طالع شخص کو کبی از کو اکب بدربار علی باشد و دلائل علم و معرفت قوی باشد
ممکن است که بعضی از روحانیات آن کو اکب با او سخن کنند با جمله چون افلاطون و دایع جهان گفت وی سی و هشتاد بود
چه از بدهد شاکی با خدمت او پیوست بعد از افلاطون در مذنبه اکمل بنای مدرسه نهاد و بحرف مشکلات حکم و محصولات علوم
پرداخت چون سالی چند بر این برگزشت قیلت پدر اسکندر که فقیر است شرح حال ایشان مرقوم شود از ماکا دوتیه نامه بسوی
ارسطو فرستاد که منت خدا را پسری از ما بوجود آمده است در زمانی که شما در دنیا بوده اید و ما مطمئن هستیم با یکدیگر شما
ما و را بخوی تربیت کنید که بجم نرا و او را پدر و محسم لایق مملکت ماکا دوتیه باشد پس واجب است که شما بجانب شهر شندن سفر کنید
تا روز کاری و صحبت شما بشود چون این نامه با ارسطو رسید ناچار بار بار بهت و باراضی ماکا دوتیه آمد و بهر بیت اسکندر
مشغول شد و او را از فنون ضایل پاموشت آنکه روزی در انجمنی اسکندر را حاضر کرد از وی سائل شد که حکمت را
پرسیدن که مث و اسکندر یک یک را بر قانون جواب گفت در این وقت ارسطو بجای بخین او را خود را ساخت و طراش
طول و آزرده فرمود چنانکه مردم انجمن او را بظلم نسبت کردند و بعد از خروج اسکندر از وی سبب این خونت پرسیدند
در جواب فرمود که اسکندر کو دکی است در آغوش دولت پرورش یافته و عنقریب بدرجه سلطنت ارتقا خواهد خواستم
مرارت فلم را با او پیشانم تا چون دست یابد باریت جو و وقتی رواند از در روزی ارسطو از شاگردان خود
یک یک سنوالم میفرمود که اگر شمار کار بکام شود و زمانه بر مرام افتد در ازای تعلیم من چه جزا کنی و ایشان هر یک
میگفتند چون نوبت با اسکندر رسید عرض کرد ای استادانیتد مرا بگذار که محوره زمین را فرو گیرم پس با تو آن
کنم که از چون منی لایق چون تونی بود ارسطو فرمود اگر کردار تو تفرس منبوم که سلطنت ربع سکون جونی اینک
آن فراست است حکام یا مث مع اقتضای چون اسکندر بر بر سلطنت برآمد و از ماکا دوتیه بغرم جباگیری پیرو شد
ارسطو از زحمت سفر بهتسا جبت و کتابی در حکمت عملی برای او نوشت مستقی به تدریس در که ارقام حروف را درین
نگارش این کلمات مطالعه افاد و عرض ارسطو آن بود که این کتاب در حضرت تو بازای منت و خود در ماکا دوتیه
توقف فرمود و بعد از حرکت اسکندر بجوای شهر شندن ملایم طبع ارسطو نیشا دپس از انجا کوچ داد و بهر حسن آمد
و مدت ده سال در انجا سکون داشت و بتعلیم علوم مشغول بود شخصی کا بن که او را ماذن میگفت شد دل با حکیم بد کرد
و با مردم گفت که ارسطو بدین است و روشش قراط دارد و پرستش اصنام را مگر و شمارد او را کیفرین عمل واجب شد و سبب
از حوام با او موافقت کردند ارسطو از سخنان ایشان رنجیده ظاهر شد و از بلده اسن کوچ داد و به بلده اصطافیر که سطر
اترکس و بود نزول فرمود و بتعمیر آن مدینه پرداخت و طالبان علم را از هر جهت بهره مند ساخت تا روزگار شش و پانچ

جلد اول از کتاب تلخیص التواریخ

یحیی بن عدی اصلاح کرده و یکی بخوی آنرا شرح کرده و مقاله اولی را قطنی نقل نموده و لایندروس نیز شرحی دارد و آن کتاب تلخیص
 نیز یافت شده که بهر بنی ترجمه کرده اند و جافقی که عالم بلغت سریانی بود و گذشت که شرح آن بسیاری تفصیل دارد بشرح عربی
 و دیگر کتاب تلخیص است آنرا لایندروس شرحی نوشته و ابوشهر طبری نقل کرده و اسکندر نیز شرحی دارد که بهر بنی ترجمه شده
 که ناقص آن معلوم نیست و یکی بن عدی کتاب نفس را از آن بنه مقاله نقل نموده و چنین جمله آنرا سریانی برده و اسحق نیز از نقل
 کرده که قلی را و کرت ثانی تمام آنرا نیکو تر از اول نقل نموده و ثامیسوس آن کتاب را شرح کرده مقاله اولی را در دو
 مقاله و ثانی را نیز در دو مقاله و ثانی را در سه مقاله و لایندروس را بران شعیری است و شرحی بر آن از سبلیتوس است
 بلغت سریانی و اسکندر از تلخیصی نوشته قریب یکصد ورق و ابن بطریق را نیز در آن باب تلخیصی است و شرحی باسطیوس
 اسحق بهر بنی آورده و بعد از سی سال تصحیح کرده و دیگر کتاب حس و محسوس است مثل بر دو مقاله و قلی از آن که نیست
 میشود از ابی بشر متی بن یونس اخذ شده و دیگر نقلی که از ناقصی معتد باشد بدست نیامده و دیگر کتاب حیوان است مثل
 بر نوزده مقاله نقل نموده آنرا ابن بطریق و نقلی قدیم بلغت سریانی یافت میشود نیکو تر از عربی و محضری چند نیز از
 قدیم بر آن کتاب است بدانسان که یکی بن عدی ذکر کرده و نیکو لاوس نیز بر آن محضری نوشته و ابوعلی بن زرعه آنرا بهر بنی نقل کرده
 و سیم از مصنوعات ارسطو کتاب الهیات است و آن مرتب است بر پنج حرف یونانی اول الف صغری است که اسحق از نقل
 کرده و آنچه در میان است تا حرف بو هست و این حرف را یکی بن عدی نقل کرده و حرف نون بلغت یونانی یافت میشود
 و آنرا اسطو کندی نقل نموده و ابوشهر متی مقاله لام را که یازدهم است از آن حروف بهر بنی نقل کرده و چنین بر اسحق
 آنرا بسیاری برده و ثامیسوس نیز مقاله لام را تفسیری کرده و ابوشهر آن تفسیر را نقل نموده و اسحق بن چنین چند مقاله را ترجمه کرده
 و یونانوس مقاله بارانی تفسیر نموده و دیگری آنرا بهر بنی آورده و چهارم از مصنوعات ارسطو حقیقات است و کتاب اخلاق
 آنرا افروزیوس شرح نموده و جمله آن دو از ده مقاله است که چنین بن اسحق ترجمه کرده و نافع اسکویه در کتاب چهارم
 فواید اخلاق ویرا نوشته و محقق طوسی و علاء دوانی در کتاب اخلاق ناصری و اخلاق جلالی بفارسی نقل کرده اند و چند
 مقاله از آن بنحط اسحق نزد یکی بن عدی بوده و شرحی دیگر از ثامیسوس از آن کتاب بلغت سریانی است و دیگر کتاب
 حرات است که بنحط بن مطر آنرا ترجمه کرده و دیگر کتاب ثولوجیات است که در بند تفسیر کرده اند و در صین تودیان و راق
 نیز کتاب ثولوجیات کتاب زبرد و یا قوت ارسطو بنظر راقم حروف رسید و از سخنان ارسطو است که فرماید عالم جابل را
 شناسد چه روزی نو دین جابل بوده و جابل عالم را شناسد از این روی که هرگز عالم نبوده و گوید هیچ فخر و دنیا باشد
 با چیزی که بخت نزدیک است و هیچ غنا حاصل نشود از چیزی که بعد بقا موصوفت و گوید قناعت شبیه کن ماستغنی شوی و شقیقت
 دنیا مباش که در آن اندک مانی و گوید بر کاری که نفس را از در کتاب آن منح ثوانی دیگر بر اعتقاد کن و گوید غلبت بهت
 که از تو اعراض کند موجب ذلت است و اعراض صحبت کسی که با تو غلبت کند از قسور رحمت است و گوید امور که ملوک را از انجذاب
 آن چاره نیست سه چیز است اول حیای سنین چهل دوم شمع بلدان تیم عمارت بقعای ویران و گوید راحت ناس و لذت
 ادراک برابر روزی بر مردی گذر کرد که دست او را بریده بودند و گفت چون چیزی بستاند که از آن او نبود از او چیزی
 بستاند که از آن اوست از او پرسیدند که کدام حیوان بهترین جانور آن است فرمود آدمی چون بر نیت ادب راتنه باشد
 شخصی با او گفت که مرا غیبت کرده جواب داد که قدر تو آن نیست که کس از من ابل حکمت بهر بخش تو پردازد از روی

وقایع بعد از بسط آدم تا هجرت

سوال کرد که ذخیره کردن کدام چیز می‌گفت گفت آنچه چون گشتی تا غرق شود با تو در بحر آستانه کن. او را گفت که گشتی
داشتن مال از حکم پسندیده نیست گفت چنان مال را برای آن دارند که محتاج نیمان نشوند مستغنی بر او گفت که دینمندی را فهم کردی
گفتی که چنین است چرا اثر فهم در تو ظاهر نشد که آن سرور و آهنگ از است از او پرسیدند که بافت چیست گفت افعال
لفظی افعال معنی با اسکندر گفت که آنچه مردم را از تو سکنت می‌آید دو چیز است یکی وسعت ملک و دیگری بلندی همت و آنچه به
آن ترا دوست میدارند هم دو چیز است یکی تواضع و دیگری مدارا و مساوی پس پرسید که که تقبیل مردم و محبت ایشان را جمع کنی
و هم اسکندر را گفت که چون خدای آنچه محبوب میداری از نصرت با تو عنایت کرد تو نیز محبوب او را که عنایت بکار بند و دوست
نیز با اسکندر نامه نوشت که مردم دو طبقه اند یکی از ازل و دیگری احرار انقیاد از ازل بسبب خوف است و اطاعت احرار بواسطه حیا
پس طبقه اول را بخشونت و غفلت مطیع کن و طایفه ثانی را با احسان و محبت و باید غضب تو از مساوت و شدت خالی باشد
که آن میشود سباع است و بجهت ضعف و قوت نیز نزدیک از غوی که دکان است و بعضی از سیرا رطوبت بکند مردم خواهد شد که

۵۲۲۵

جلوس های بنت بهمن در ملک ایران پنجار و دوست و پست و خیال بعد از بسط آدم تم بود
همای بنت بهمن که او را خانی و چهار از ادینا میداد بعد از پدر بر سر سلطنت نشست و صدای سپاه و قوادشکر را بطاعت
کونا کون امید و راحت و رعیت را از تخفیف غرابش و کام فرمود و در تربت دارای ابر که او را برادر خرد سال
موبدان روشن رای بر گاشت چون خبر جلوس او در اطراف آفاق پراگنده شد و نون سبک و امانت که در سال دوم پادشاه
او سلطنت پسین یافت چنانکه مذکور خواهد شد تا به تنبیت با هدیه چند بجزرت و فرستاد و فوراً از هندوستان نیز عرض عبودیت
کرد و به پنهان ملک جهان او را بزرگ شمرند و فروتنی ادا کردن نهادند و مردم قرق که پیشانی سخت کردند و درود
بوی او فرستادند و لاجرم چون کار سلطنت بروی راست گشت و در آن نیز بجزرت رسید و او را پیش خواست و بجزرت
ملک قرق نامور داشت و سپاهی عظیم فراموش کرده ملازم خدمت او فرمود و در شنو ادبا که یکی از پهلوانان ایران بود
وزیر دار او سپهسالار لشکر او نمود پس دارا از دارالملک اعظم رخصت حاصل کرد و به خیمه پروان زد و محلی را که نام آن بود
باراضی ماگادونیته آمد مردم یونان که در آن وقت در دولت را بر ملک طوایف داشتند یکی گرد آمدن لشکر جمع
و با ایرانیان جنگهای مردانه کردند و دارا در آن مصاف یک یک بکوشید و جلادتی چنان بطور ریاضت که دوست و دشمن
بر او تحسین فرستادند و لشکریان را ترا گشت کرد و جمعی کثیر از ایشان بگشت و فوج عظیم با سیری بگرفت پس با فتح و نصرت از گنجا
کوچ داده روانه دارالملک شد چون این خبر با رسید عظیم شاد خاطر گشت و فرمان داد تا خرد و بزرگ ملک با استقبال
او پروان شدند و دارا در کمال عظمت و جلالت وارد ماسحت انگاه حکم داد تا موبدان و بزرگان ملک حاضر شدند
و روی بایشان کرده فرمود که بعد از بهمن فرزند ابرو و سامان طریق تجربه داشت و از او نیز عزلت را بر سر برداشت
توجه گذاشت و دارا اندک روز کار بود و زشت و زبانی مور سلطنت را فهم مقبولت کرد و لاجرم من سبک
چند این محل برداشتم و میر کیان را دهمی گذاشتم اینک دارا در میدان رستم و افراسیاب است و در ایوان ماه و آفتاب
با چنین مردی سلطنت زمان نموبیده باشد این کجاست و تاج از سر بر گشت و بر سر دارا نهاد و کار خیر سلطنت را بدو
تقریب کرد و مدت سلطنت پامی سی سال بود و از آناه را و در فارس شهر ف و جرم است و پلی بر سر دجله بغداد
ماحت که تا زمان اسکندر بر پای بود و اسکندر فرمود از آنرا خراب کرد و از پس او هیچ مکی بر دجله پل نداشت

جلد اول از کتاب اصول فقه التواریخ

و در چهل هزاره فارس و تحت جمیع عمارت فراوان فرمود و پشترت بایان او از اسرانی بود که در آن زمان بنویسند با خود
آورد و هرگاه در آن نیز عبده ایست که بای بنیسان که بعضی از سیرها در جلوس فیلسوس مرقوم خواهند شد
ظهور فیلسوس حکیم پنجاه و دو دیت و پست و شش سال بعد از بسوط آدم تم بود

۵۲۲۶

در این کتاب فیلسوس حکیم پنجاه و دو دیت و پست و شش سال بعد از بسوط آدم تم بود

فیلسوس که او را فیلسوس نیز گویند از حکمای بزرگ روم است و در اثبات علت اولی آن برای پنج تبار کرده
که کید بادی است اول بولی دوم صورت تیم عدم و او از صنایع شاکردان ارسطا لیس است و کتب ارسطو را خاصه
منطقیات او را بیکس چون وی شرح کرده چه آنچه گوید موافق اصل باشد و شیخ رئیس ابوعلی و دیگر حکما را بدینچه فیلسوس شایع است
کال یمنان و وثوق باشد

جلوس یونینک و انک پنجاه و دو دیت و پست و شش سال بعد از بسوط آدم تم بود
یونینک و انک نام پادشاهی و پنجم است از اولاد و اخادج و انک که بعد از پدر بر حکومت چین متیلا یافت و بر سر سلطنت
برشت مردم چین او را پادشاهیت گفشد و امر و نهیش را مطیع و متقاد آمدند چون در کار ملک مستولی شد رسولی چند بانه و هدیه
برگاه بای بنت بهمن فرستاد و خاطر او را از خود شاد داشت و مدت شش سال در کمال فراغت و آسودگی سلطنت چین و با چین
وقت و ختا و قن کرد و چون زمان وفاتش نزدیک رسید فرزند اکبر او را شد خود بن و انک را در حضور بزرگان حکومت ولایت
عهد داد و خود در حش بگری دیگر کشید

۵۲۲۷

در این کتاب یونینک و انک پنجاه و دو دیت و پست و شش سال بعد از بسوط آدم تم بود

ظهور فیلسوس حکیم پنجاه و دو دیت و پست و شش سال بعد از بسوط آدم تم بود
فیلسوس از جمله حکمای روم است و او را در فنون حکمت مکانی لایق بود و پشترت کتب فضایل از حکمت ارسطو فرموده و از جمله
معاصرین او بوده و بهسم بر بعضی از کتب مصنفات ارسطو شرح نوشته علی بکر در میان فلاسفه و انانی بزرگ و متعالی است
و مقالات او را در ادیس تعلیم اعتباری تمام است

۵۲۲۸

در این کتاب فیلسوس حکیم پنجاه و دو دیت و پست و شش سال بعد از بسوط آدم تم بود

ظهور فیلسوس حکیم پنجاه و دو دیت و پست و شش سال بعد از بسوط آدم تم بود
فیلسوس از جمله حکمای بزرگ و راست و پسر برادر ارسطا لیس است کتب معارف در خدمت هم خود نموده و مصنفات
و ثلثات او کمال و قوف داشته و پس از وفات ارسطو در درنده که او را در تعلیم بود شستی و شاکردان او را در تعلیم بود
و از جمله مصنفات او فیلسوس کتاب مابعد الطبیعه است که یحیی بن عدی عبری ترجمه کرده و دیگر کتاب حسن محسن و کتاب
اسباب سیاست است که ابراهیم بن کوش ثلث ترجمه کرده و از سخنان اوست که آسمان ممکن بنجم است و زمین ممکن مردم
و موافق شماره هر یک از اثر و بفری از مواید نظری است و بقدریکه تواند صاحب او در عالم حاضر خود را بدو رساند
و گوید مروج خیریت خاص برای نفس که نفس را از مصالح خود شاعل سازد و جسم را از آن بیج بزه نیست چنانکه ماکول
شروب مخصوص جسم است و نفس را از آن سودی نباشد و گوید بر سلطانی که عدل نکند و بر صاحب ثروتی که رای مویشار
و بر یمنی که راست گوید و بر وادی که صرف مال در غیر موضع کند و بر فاضلی که مصیب نباشد و شک و غیبه موزید و هم
از سخنان او است که فرماید اگر غنی النفس و المال غنی البدن و غلبه غنی النفس اولی لا ینالها اذا غنت تعیشت و ابدن
اذا غنی غنی و غنی النفس غنوده و غنی المال غنوده

۵۲۳۱

در این کتاب فیلسوس حکیم پنجاه و دو دیت و پست و شش سال بعد از بسوط آدم تم بود

جلوس بن و انک در حکومت چین پنجاه و دو دیت و پست و شش سال بعد از بسوط آدم تم بود

۵۲۳۲

در این کتاب بن و انک در حکومت چین پنجاه و دو دیت و پست و شش سال بعد از بسوط آدم تم بود

وقایع بعد از بسبوط آدم تا هجرت

بن واکم نام پادشاه سی و هشتم است از خاندان جو واکم که بعد از پدرش ملکت چین را تحت فرمان آورد و او آخرین سلاطین دودمان جو واکم باشد چه از پس او دولت ایشان منقرض شد و بقیده اهل تخایین طبقه دوازدهم است از طبقات سلاطین چین چنانکه بعضی از ایشان را در دیپاچه الکتاب و برخی را در طی اخبار مرقوم دیشتم علی بجمه چون بن واکم بر سر سلطنت قرار گرفت و کار پادشاهی با او راست شد باها که ملکه ایران بود عقد مودت محکم کرد و آموده ظاهر پادشاهی پرداخت و چون نجاه سال زنده بود و بگذشت از عدم کفایت کار اوستی گرفت و از هر گوشه سرکشی سر بر آورد و قحط و تاراج در اطراف مملکت او حادث گشت چنانکه عاقبه الامم ملکت از دست او بدر شد و بعد

از مرگ او کار بر ملوک طوایف قرار گرفت چنانکه در جافجی مذکور شود

طوایف فلیس حکیم پنجاه و دو بیت و سی پنج سال بعد از بسبوط آدم بود

۵۲۳۵

بسم الله الرحمن الرحیم

فلیس که او را فلیس نیز گویند از جمله حکمای روم است و تحصیل حکمت در مملکت مصر فرموده و در فنون حکمت درجه کامل یافته خاصه در علوم ریاضی و معرفت بسیر فلک و انجم دلی دانا و خاطری روشن داشته و برکت منطق و منطق شریک و نکو نگاشته و او را تألیفات و تصنیفات یکنواستوده است از جمله کتابت معروف به برنج که خواجه ابو زر جبرائیل نقل کرده و کتابی در احکام موابد نوشته که گویند تا لینی بجامعت آن کمتر مشاهده شده است

۵۲۳۵

بسم الله الرحمن الرحیم

طوایف فلیس حکیم پنجاه و دو بیت و سی پنج سال بعد از بسبوط آدم علیه السلام بود
بر فلیس که او را بر فلیس نیز گویند از جمله حکمای یونان است و عقیده او چنان است که گوید وقتی متصل شوازم بعضی بعضی یعنی مجردات به مادیات متصل شدند و حادث شد قوی طبیعیه حادث میشود در آن عوالم قشور و ستقلال پیدا میکند بوب پس قشور دانه اند و بوب دانه که جایز نیست بر آن بوب فساد بسبب آنکه آن بوب بسط اند و حیده القوت پس عالم دو عالم است یکی عالم صورت و لب و دیگر عالم که در قشور پس متصل بعضی از عالم لب عالم قشور و میباشد آخر این عالم بدو آن عالم چون از جبهی میان این دو عالم فرقی نیست باشد این عالم دانه زیرا که میباشد بجز غیر دانه و اثر دانه میشود قشور و چگونگی قشور دانه نباشند و حال که مادام که قشور باقی باشد بوب پوشیده خواهد بود و چگونگی قشور او را از حکمای دهری دانه و بر دانه اول و چهری نگاشته و در مقاله اول کتاب خویش آورده که بر فلیس از خلافت قدیم است و مصنفات فراوان در رد از جمله کتاب اوایل طبیعیات است و رساله در رد قول فلاطون نوشته در آنچه گفته است نفس زنده جاویدان است

۵۲۳۹

بسم الله الرحمن الرحیم

مصالحه مردم روم با قبیله تخمینت پنجاه و دو بیت و سی و نه سال بعد از بسبوط آدم بود
چون دولت روم بر بیشتر از در ارضی ایالتیادست یافت چنانکه مذکور شد و قبایل اطراف را زیر فرمان گردانید و سرداران ثلثه که شرح حالشان مرقوم افتاد بروم مراجعت کردند قوم لاتین و گیتی کیبار به سر از خیر طاعت پروا و حال دولت روم را از میان خود اخراج نمودند و از برای مقاتله و مقابله میان بسبب آن قبایل تخمینت بسبب آن که با قوم هندی سیدی بنی داشتند با دولت روم پیوند و پیمان محکم کردند و از نورسم مصالحه و معاهده متواتر نمودند

۵۲۴۲

بسم الله الرحمن الرحیم

غلبه کرتج بر مردن و علی بس پنجاه و دو بیت و چهل و دو سال بعد از بسبوط آدم بود
قبل از این مذکور شد که مردم ستردن و بغلی بسن و دیگر ارضی مغرب چون دولت کرتج را بسبب طغیان طاعون

جلد اول از کتاب تلخیص التواریخ

ضعیف یافتند و از خیر طاعت بدر کردند و در این وقت که رنج و دهر از میان گریخت شد و کار دولت بقوام آمد لشکری بوسیله ایشان
ساختند و نقلی بن و سزودن را بقهر و غلبه دیگر باره بفرستادند و مردم آن اراضی را در تحت فرمان برداشتند و نگاه داشتند
مشتورخانه که تاج برای تمام کار سیسیلی گنبد شد و در این وقت دینامین ثانی که ذکر عاقلش مرقوم شد در شهر سیراکس حکومت داشت
و بسبب زیادتی ظلم و کثرت تعدی مردم سیراکس شورش کرده و او را از شهر اخراج کردند و دینامین جمع از اعران و انصار خود
جمع ساخته بکثرت ناکاه و با تیغهای آخته بشهر سیراکس در آمد و غلبه یافته مردم را در زیر حکومت برداشت و بر کرا از ابله عیسان
میدانست که فردا در این خارج چون در گریختن یافت مالی مشتورخانه قوی دل شدند و کعشند اکنون که کار سیسیلی در تمام
و پریشان است وقت که برایشان ظفر جویم تا چون انجمت را از بلای طاعون و دیگر دوا بی و نبی عظیم رسید
این هفتم سالها بتایخراقات تا نوبت سرداری به گنور رسید چنانکه در بای خود مذکور خواهد شد

۵۲۵۵

مجلس دارای ابر در مملکت ایران بجزار و دوست و پنجاه و پنج سال بعد از بسطو آیدم بود

دار این بهمن ربیع دوم در اب کونیند و شهر آزاد لقب و ست چون بجای تاج ملی بر سر او گذاشت و بزرگان مملکت و نمودن
حضرت او را بسلطنت تخت فرستادند بر سر پادشاهی برآمد و کار لشکری و رعیت را بنظم و نسق کرد و چون خبر سلطنت او
یافت بسم بر قانون سلطنت مسکون به تنبیت او و سل و رسایل نفاذ داشتند و او را بر تبه ملک الملوک تخت فرستادند و
از بن و انکب ملک چین و فور پادشاه بند تحف و هدایای فراوان بر رسید و عرض نمودی بزرگامش و اوقات
گریخت رسولان چرب زبان در رسیدند و پیشکشهایان پیش کشیدند و در مقام با امانی سیسی و تیغ آن اراضی رخصت حاصل
کردند چه از قدیم انجمت با جازه ملوک ایران بکوشمال امانی سیسی که از دوستان مردم قرق بودند و مورث شدند
چنانکه از این پیش بدان اشارت شد شرح القصه چون کار سلطنت برادر استوار گشت و در مملکت مصر و افریقیه و
بکر و مت المقدس و در من زمین و ترکستان و ماوراء النهر و بلتان و پنجاب عمال و نواب خویش را بگذاشت و الملک
خویش را از مصر فارس موقوف داشته در بابل مقرر داشت چه از برای تیغ مملکت ماکا دونه و اراضی قرق سکون در آن
بلده را مناسب تر یافت و در سال دوم سلطنت آنکس که او را فیلقوس خوانند در ماکا دونه مجلس نمود چنانکه مختصر
مرقوم خواهد شد علی الجمله در این چون در آنکه سلطنت استقرار یافت کین کین پاد آورده و لشکری نامحصور برار است
و چون در زمان او بعضی از قبایل عرب آغاز رفتند و فساد نمودند و پیوسته اراضی شام و حجاز و فلسطین را آشفته داشتند
نخستین در آنکه از بابل پروان شد به تنبیه ایشان پرداخت و جمعی از اشرار انجمت را عرضه بملک و دمار ساخت
و از آنجا بجانب ماکا دونه کوچ داد و چون خبر لشکر کشی دارا در اراضی قرق پراکنده شد قلب لشکریونان را خرابم کرده
با استقبال او پروان شد و جانب در پیوست و از دو سوی مردان بکوشیدند و خلقی عظیم بجاک در افتاد عاقبت الامر
ظفر مرایان را نصیب آمد و مردم قلب گشته و بزمیت شدند و دارا از دنبال او بجی تباحث و بجی بخت و غلبه
میان با معدودی از مردم خود و بعضی حصین پناه جست و در آن قلمه محصور گشت و سپاه در او پیرامین و را فرو گرفتند
چون روزی چند بر این برگزشت و قلب بدانست عاقبت اسیر و دستگیر شد و چند تن از مردم دمانی چیره زبان
برگزید و بامانی فراوان بخدمت دارا فرستاد و پوزش و نیایش نمود که ملک ایران او را محصور دارد و بهم پیوسته
طریق خدمت سپارد و در آنکه از زمان کنخسرو تاکنون مملکت ماکا دونه در تحت فرمان ملوک ایران بوده و قلب را چنان

وقایع بعد از منبوط آدم تا هجرت

که عیسان و زید و سراز طریق خدمت بر تافت اکنون که بجایان خود اعتراف نموده عذر گناه نزد ما پذیرفته است و جرم
اورا بخود داشت و ملکت ما کا دوتیه را با وی تسلیم فرمود و مقرر داشت که هر سال هزار پمضه زر خاص که هر یک بوزن
چهل مثقال باشد بر رسم خراج انفاذ درگاه دارد و قلب این شرایط را پذیرفت و نزدیک دارا آمده پیشانی بر خاک نهاد
و اظهار عبودیت کرد و به تشریف ملکی و جانه خسروانی متشخص شده مراجعت نمود و درانیز از پس این شج غریمت و ازار
نمود و چون اجل محترم و وقت معلومش نزدیک شد فرزند ارشد خود را که از غایت میل و محبت مستی بنام خود فرموده بود
و بیحد ساحت و جای پرداخت و مدت سلطنت او دو و ازده سال و دوازده سال و او است که فرموده **مَنْ كُنَّ الْقُرُ**
الْمُصَابِكَةُ الْيَكْتُ الْخَضِرَةُ أَوْ الْقَامَةُ الْفَتِيلُ نَدَا قَامَا وَ أَرَا ثَارَا و در ملکت فارس و در اب مجرد است

کہ از مضامین ایچ و شبانکارہ است و زال زرد در زمان او و دایع جان گشت

جلوس فلقوس در مملکت باکا دوتیه بنخزار رود و دست و نجاه و معشال بعد از طواف تمام بود

ملکیت ماکا دوتیه یک بهره از یونان است و با خط مستقیم یکصد و پنجاه میل طول آن اراضی باشد از جانب مشرق بدریا
ایونیا ن میانی شود و همچنان از سوی مغرب به بحر آودنی اتیکت پیوندد و جهت جنوبش اراضی دلهیت طالیه و آپرین
بود و طرف شمالش رودخانه ای استورزان و نس باشد و پیوسته بکثرت آب و صفت هوا موصوف بوده و بیم در آن ارض
معدن سیم و زریافت شده و این ملک در عهد کینخرو بدست تمام کوردوزر مشغول شد چنانکه مرقوم گشت و همیشه در تحت
فرمان ملوک ایران بود تا آنگاه که روزگار بهمن سپری شد و استیطین نامی از بزرگان ماکا دوتیه حکومت آن ملک
یافت و سر از فرمان ملوک ایران بدر کرد و چون بجای بر تخت سلطنت جای گرفت و فتح یونان را بعد از کفایت داد
گذاشت چنانکه در قصه های بنامی است رت شد در این وقت حکومت ماکا دوتیه از استیطین به آئین طس اشغال یافته بود
دارا هشت تن از رسولان چیه زبان نزد آئین طس فرستاد و پیام داد که از تسلیم حکومت ماکا دوتیه در زیر فرمان
ملوک ایران بوده اکنون یا قدری از آب و خاک آن اراضی که علامت طاعت و عبودیت است بنزد ما فرست
یا اعداد جنگ کن چون رسولان او باز اراضی ماکا دوتیه رسیدند نخست آئین طس ایشان را محترم بداشت و نسبت به
اطهار فروتنی و اطاعت نمود رسولان دارا آغاز قهذی نهادند و زمانه یک صورت را از سر ای عیان ملکیت
بر آورده بایشان در آوینش نمود و در آوینش نامی بر خاطر آئین گرانی کرد و حکم داد تا فرستادگان دارا را حاضر
ساحه مبرازن برداشته و بنجر چون در حضرت بجا افتاد ریافت بر آشت و نمود بان درگاه را انجمن کرده این سخن را
در میان نهادند تا باینکه از جمله دانشوران بود و از جانب هلالا زست خدمت دارا داشت و او را وزیر و مشاور بود
عرض کرد که اینگونه جسارت را از ملک ماکا دوتیه نتوان کوار داشت چه موجب طغیان سلاطین جهان گردد و آ
آنست که سپاهی از ابطال رجال بدانوی شود و آن مرز و بوم را با بیال ستم ستور سازند بزرگان انجمن سخن او را
ستوده و نمرود و بصوابید او را بتواریس را که یکی از بزرگان نامور بود بداد بجانب نامور فرمود بتواریس بر
امرا بشکری نامخت و بر سوی ماکا دوتیه کوچ دهد و چون انجمن باین طس رسید او را استقبال کرد و از در پوزش و
نیایش بیرون شد و گناه رسولان را بر وی آشکار ساخت و نسبت بملکه ایران اظهار عقیدت و عبودیت نمود بتواریس
مذرش پذیرفت و با او از در رفی و مدارا بیرون شد و رسم مخالفت و نودت در میان حکم گشت چنانکه آئین طس

0205

نہیں

[illegible]

جلد اول از کتاب اتونامہ التواریخ

[illegible]

ابتدای ساختن کشتی در مکتب روم بخزار و دویست و پنجاه و شش سال بعد از مسیح برآمدیم و نمود

آن هنگام که دوست کشتی جنگی و همشاه بزرگ از مردم کرتج به تیغ سیسیل نامور شدند و در سیسیل در جنگ بیاختیست
مغور گشتند و کشتیهای جنگی ایشان در بحر جنی کسیر و برخی پراکنده شدند چنانکه غریب مرقوم خواهد شد یکی از کشتیهای ایشان در زمان
دست طوفان افتاده بخوار اراضی روم آورد چون امالی کشتیران عجز از انجام حال مینمود ناچار با خاک روم درآمدند و در پناه
مردم آن اراضی شدند بزرگان روم چون کشتی ایشان را دیدند نیک پسندیدند و با خویشان شرمناک شدند که چرا اکنون
دولت روم را کشتی نبوده پس بدین صنعت پرداخته یکصد و چشتی جنگی بساختند و سپاهی بزرگ را برای جنگ دریا مرتب
داشتند چون نوبت سرکنشلی بر رگلتش رسید با مردم کرتج مصاف دادند و پنجاه کشتی از ایشان گرفتند و جزیره کپر از را
مستخر نمودند و پس چنان جزیره قلیتا که اکنون به اثنا شهر است تحت فرمان آوردند و شهر آفرینی چشتم را که در تصرف ایل
کرتج بود در سیسیل مشوح کردند و شهر آفرینار را در جزیره کانرینیا کلا مطیع نمودند چنانکه غریب جنگ رویا و کرتجی مرقوم میشود
مضا جت طلب با شهر عباس در بکنند و بخرار و دوست و شصت و دو سال بعد از بسطو آوادم بود

چون قیام حاکمیت ماکا دنیای را استخر نمود چنانکه گفته شد برای قوام کار سلطنت پیوند با بزرگان مملکت را واجب شد و مدار پادشاهی در اراضی یونان بر ملوک توابع بود و فیلقوس را اندیشه آن بود که بر تمام آن مملکت حکومت کند و این وقت بعضی ویرسانیدند که مقر عباس را که در شهر آپتیرنس سلطنت کند در پرده دحریت که آفتاب از تابشش در تاب شود و پری دولت و مصالح را بگیری کرد و او را از این پناهنده نام است غلب کس فرستاده او را از خواب بیدار کرد

وفاؤں کے لئے جو کچھ کہیں گے وہ سب سچ ہے۔

[illegible]

دود و دود کسب و کار
 دود و دود کسب و کار
 دود و دود کسب و کار
 دود و دود کسب و کار

وقایع بعد از بسط آدم تا هجرت

و بسری آورده با او مضاجعت فرمود و او یمنیاس با اسکندر عاظم شده بار پنجاد چنانکه خفیر مرقوم شود
 ولادت اسکندر بن فیلقوس پنجاه و دویت و شصت و سه سال بعد از بسط آدم مرقوم بود ۵۲۶۲
 اسکندر پسر فلپ بن مصر بن برس بن بودس بن منخور بن روی بن لیط است از اولاد یونان برادر قطان و مادر او یونیا
 دختر عزیماس است چنانکه مذکور شد بعضی از مورخین عجم او را پسر درای ابر نوشته اند و چنان دهند که دارا با کادیو
 رفته دختر فیلقوس را بجای آنکاح در آورد و این خطا از آنجا کرده اند که ثواریس سه سال را در دارا کا دونه دخترش را
 بزنی آورد و چون قومی غیر از سیرایشان بوده اند این حدیث را برادر او فیلقوس بسته اند و بعضی و را از ذوالقرنین کبر
 باز ندانند و این خطا از آن گرفته که وقتی فلپ با مادر اسکندر اونیاس دل بدگر دو او را طلاق کند و راجست
 و اسکندر مادر خود را بدو داشته دیگر سرای شد و همی با او بزیت و بعضی از یونانیان گفتند اسکندر فرزند فلپ نیست چه فلپ را آن
 درجه نباشد که فرزندی چون اسکندر آرد بلکه چه ترک نام ساره است که آنرا از خدا می بزرگ میدانند و پویش مینموند
 بصورت از دنا آمده با مادر اسکندر هم بستر شد پس اونیاس با اسکندر عاظم گشت و صورت چوبه تر را با دوشاخ میدانند
 و بدان نسبت اسکندر از ذوالقرنین مینامیدند و اسکندر نیز بدین سخن کواهی میداد و فخر میکرد و از انیزوی بریکسوی دینار و در
 که صورت او را نقش می بشد با دوشاخ مکه مینموند و سبب دیگر آن بود که اسکندر تیه که از بانای ذوالقرنین ابر بود
 از پس آنکه هزار سال خراب شد اسکندر یونانی بنیان کرد و بهمان روش که ذوالقرنین ابر بر آورده بود با همان دور و تصور
 و سار را با انجام برد چنانکه در قصه ذوالقرنین مرقوم شد و یکدو تن دیگر نیز از ملوک من که ذوالقرنین لقب داشته اند کاشتم
 مع القه بعد از ولادت اسکندر که فلپ روز تار روز بقوام آمد و وجودش بروی مبارک افتاد چنانکه روز ولادت او خبر
 فتح پارینا سپهسالار او را بدو آوردند و فلپ در تربیت فرزند فاطر بکاشت تا بحد تمیز رسید آنگاه نامه با رطونکاشت
 و او را از شهر آیین به بلده رساند و آورد و اسکندر را بدو سپرد چنانکه در قصه ارسطوند کور گشت و چون اسکندر پانزده
 ساله شد و از فنون حکمت و فراست و رسوم سپاهیان و سیاست کبی حاصل کرد فلپ او را بجای خود در شهر رساند و بگفت
 بگذاشت و خود با سی بندارتن مردمش رزن برای تیغیر بلاد و امصار یونان پروان شد و نخست با راضی انطینس که قریب
 با کا دونه است تا مفتح بر دو بلده منتظر ارا که از توابع انطینس است سخن نمود و مردم انشور را مطیع فرمان فرمود در انجا میر
 خدک انک بجزرتا پیوست و معروض داشت که امروز در فنون تیر اندازی فطیر من توان یامش چنانکه مرغان خرد اندام
 تیز پرواز را چندا که بر هوا گذرد بانا و ک پران فرود آرم و از هزار خدک یک یکی بر خاف نترسم چه باشد که بدین نیز ملامت
 حضرت فرمانی و مرسوم می مقرر داری فلپ فرمود اگر مرا با نجشکان و چکا و کان جنگ بودی از تو گزیر نداشتم و چون مقصود
 با خرافت نیز تو بجاری نخواهد بود مرد تیر انداز از سخن فلپ شرمین و شمشاک آمد و دل بر آن نهاد که این کیفر از فلپ گشت
 پس روزی که فلپ با خاقان خود در انجمنی مله و لعب روز میر تیر انداز از گوشه سر بر کرده کان خویش را بسوی
 فلپ گشاد و صد یکی بر چشم راست وی زده او را نابینا ساخت و خود بطرفی بگریخت و چون مردم فلپ بر خدک نظاره
 کردند بر آن نوشته دیدند که این تیر از هر چشم راست فلپ است با بکه بعد از آنکه فلپ جراحت خویش را با مرهم بهشیم
 آورد و هم عزم تیغیر دیگر اراضی یونان کرد استوار کرد و با لشکر بجای شهر آیین آمد و آن بلده را در محاصره افکنده روز
 کار بر ایشان گشت ساخت و از اطراف مد طریق نمود تا مردم غلات و حبوبات بدان شهر فرو دنیا و زند و سگان آن بلده

و در این زمان که اسکندر در این شهر بود و در این زمان که اسکندر در این شهر بود

و در این زمان که اسکندر در این شهر بود و در این زمان که اسکندر در این شهر بود

و در این زمان که اسکندر در این شهر بود و در این زمان که اسکندر در این شهر بود

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

۵۲۶۶

تاریخ التواریخ
جلد اول
کتاب اول
فصل اول

ظهور انیسیم حکیم پنهان در دویست و شصت و شش سال بعد از بسوط آدم بود
انیسیم از جمله حکمای رومیه الکبری است که مضامین حکمت را کشف فرموده و در تحقیق مقالات ارسطو طایس رنج برد
و بعضی از کتب مضامین او را شرح کرده و در علم طب نیز بهره کافی داشته چنانکه او را از فحول طبایه شمرده اند علی بن ابی طالب
در اینجا بشتاد و چهار سال زندگانی بود از این جمله است و چهار سال در تحصیل علوم بهشتال داشت و در خدمت
حکما با سبغاده روزگار میگذراند و شصت و شش سال عالم و معلم بود

۵۲۶۷

تاریخ التواریخ
جلد اول
کتاب اول
فصل اول

جلوس دارای مصر در مملکت ایران پنجاه و دو سال و شصت و شش سال بعد از بسوط آدم بود
دارای بن دارای بن بهمن را دارای مصر گویند و کینام وی نیز از دیر است چون بعد از پدر بر کرسی مملکت برآمد و دولت
ملک الملکی یافت و خلیش را در مصر و افریقیه و حبش و سودان و پست المقدس و شام و بابل و دیار بکر و ارض روم
و ارمین و مغستان و خوارزم و پنجاب و ازبکستان و تمام مملکت ایران منصوب داشت و ازین واکان
ملک چین و فور که سلطنت هندوستان داشت و سر کنسلان که بر یک پیشی لاتی بار سولی کار آگاهان فاذ درگاه
گشت و عرض تهنیتی جداگانه و عقیدتی دیگرسان شود افاضه دارا که سورت نمک و نخت پلنگ در نهاد داشت
چون کار سلطنت بروی استقرار یافت بر کبر و تندرست و پند و بر ایمان و اشراف بحشم استخار و استخفاف کنیزت
و دست جو و اعتنا بر آورد و بر کس را بغفلت و خشونت و بنجیده خاطر ساخت و در روزگار سلطنت که
یازده سال حکومت مملکت یونان با قیاس بود و آن پهنای زرین که دارای بکردار ازای خراج یونان نهاده
بود و هر سال بحضرت دارای مصر میفرستاد اگر چه در خاطر داشت که چون دست یابد با ایرانیان مصاف دهد چنانکه
نذکور شد و روزگار او در اوج اقبال نهاده از پس او که اسکندر سلطنت یونان یافت هم بر قانون دارا کس نزدیک او
فرستاد که خراج مملکت را بحضرت فرستد اسکندر در جواب گفت که مرغی که پخته زرین مینماید دست اجل از من
اینچنان پرواز دارد چون فرستاده باز شد و اینخبر را آوردنایر به غضب از کانون خاطرش سر بر زد و چو کافی با کوی تو
گنجد بدست رسوی چیره زبان بنویس که اسکندر فرستاد کنایت از آنکه اسکندر هنوز طفل است و او را کوی و چوکان کار باشد
و از کجند مقصود آن بود که از این مقدار کجند قیاس لشکر بگیرد که در ازای هر دانه هزار مرد جنگ آو و بجانب یونان
خوابم فرستاد و ترا چون کوی که در خم چوکان عاجز است مرگردان خواهم ساخت چون این شایان نزد اسکندر آورد
در جواب گفت که این صورت برای مافای نیست چنانچه چوکان باشد مملکت ایران در چنبر حکم ماز و چون
گشت و بفرمود مرغی حاضر ساختند و آن کجند را نزد یک او گذاشتند تا در حال یک یک را بر چید و روی با فرستاده داد
کرد و گفت زود باشد که لشکر دارا با همه کثرت و مدت طعمه مرغان جان سکارا گرداند آنگاه مقدار خنجر بجا
آن شایان از هر در او فرستاد و فرستاده او را نصیحت نظر از کنایت از آنکه غریب کام پادشاه ایران را مانند جن طفل
تلخ خوابم ساخت چون فرستاده در گرت ثانی نیز بنیل مرام محبت کرد ملک ایران در تخیل یونان کجبت شد و سیفند
مرد دلاور فریبم کرده بر آن جمله مردی قوی دل را که تمنن نام داشت پهلایار ساخت تا با اسکندر مصاف دهد و چون
بزرگان ایران از در او خاطری آزرده داشتند در نهانی با اسکندر پیام دادند که اگر پادشاه یونان بدینجا نباشد
بی رحمت مملکت ایران را فرود گیرد و پدر از خوی بد در ارس در این ملک خوبستار او نباشد این سخن اسکندر را قوی دل

تاریخ التواریخ
جلد اول
کتاب اول
فصل اول

وقایع بعد از سقوط آدم با هجرت

ما شاء اللهک تبحر ایران فرمود و چند گزشت سپاه ایران و یونان مصاف دادند تا روزگار در این نهایت شد و ایران بر سر
شوریه و اورا از میان بر گرفتند و چون شصیل این احوال در ذیل قصه ای اسکندر مرقوم خواهد شد در این مقام غمان غم کشیده
دیشتم مع القصة مدت سلطنت او در مملکت ایران چارده سال بود و از نهمان اوست که فرموده یا اخی انظر الی ملک
الملوک صاحب الاقالیم استبقه جرحا ناطقا علی التراب منقرضا عن الاضحاب والاخواب قد زال ملک و جازک
فاخبرنا تری قبل ان یقصر عینه یثیث

جنگ لشکر گرج با مردم سبسیلی پنجاه و دو سال بعد از سقوط آدم بود

۵۲۷۲

گوئی از اشراف گرج است که بکلات جلی و شامت فطری از اقربان خود برتری داشت در این وقت که خبر علم و صنعت
در بنیستین چنانکه مذکور شد از جزیره سبسیلی گرج آمد و نفرت مردم از وی معلوم شد اما فی مشورتخانه که منتظر فرصت بود
ایمنی را غنیمت شمرند و کور افسه سالاری اختیار کرده با مردان شش رزن و کشتیان جنگی به تیر سبسیلی مور کرد
چون این تیر سبسیلی پید مردم نیر گشت که در المملکت آن جزیره است نهایت پرهناک شدند و کس با راضی قرق
فرستاده از قبایل گرجتیان که از قدیم دلایم نزد مودت پانصد طلب عانت کردند و تپانان که فرما کنند
آن قبایل بود و کار در مملکت خود بر آزدادی خلق میراند اندوخته خویش را پراکنده ساخت و لشکری عظیم پاره است
و برای آنکه مباد انگو ناگاه خود را بنیر گشت رساند و کار از دست بدر شود هزار تن مرد دلاور از لشکریان برگزیده
و باستعمال تمام بسوی سیرکس ره پارسه و فرمان داد که عموم سپاه نیز در دنبال باشند و خود با آن هزار مرد جنگ و در
کشتی جنگی در آب رانده از کنار سبسیلی سر برد کرد و با آن مدت اندک بشهر سیرکس درآمد و از دنبال او همه روزه
سپاهیان در رسیدند و کار سیرکس را محکم کردند و بنیستین چون از خط و حرمت دار المملکت آسوده شد آن بلده را
بست تپانان سپرده خود با جمعی از لشکریان شهر گزشت شافت تا آن بلده را نیز از شر دشمن نگاه دارد و در آن
چون گوئی با لشکر گرج رسید و از این راز آگاه شد اینست را که یکی از سر بندگان سپاه بود با فوجی از لشکر سبسیلی
گزشت فرستاد و خود آهنگ سیرکس کرد چون در میان لشکر گرج جمعی کینه از مردم یونان بودند و ایمنی را بداند
که اینک ابل قرق در سیرکس آمده جنگ اندکشد با هرگز با مردم خویش مصاف ندیهم و آقا زار فرمانی نهند
و گویا که آشته بهر سوی پراکنده شدند از این روی کار گویا آشفته شد چنانکه در مکت شواست کرد و از پیم گزشت مرد
سبسیلی گرفتار شود با قبلی از مردم خویش کشتی در آمده آهنگ فرار کرد و از آن سوی اینست نیز بگزشت و شافت
خبر فرار گزشت را صفا نموده تاب قرار نیاورد و ناچار از دنبال او روانه گرج شد چون گویا بدان شکستی و پشیمانی
بشهر گرج رسید اما فی مشورتخانه گفتند که گزشت را در این مهم حصانی بزرگ باشد چه از عدم کفایت و دولت گرج ضعیف
شد و هرگاه او کینه پسند دیگری نیز از چنین کار اندیشه کند پس حکم دادند تا او را مقتول ساخته جسدش را در صحر
انداختند که عبرت نظر کاران باشد و از پس این واقعه بگلز و بگلز را برای لشکر کشی اختیار کردند و این بر دو مردم
دلاور و جنگ آزموده بودند مع القصة ایشان هشتاد و هزار تن مرد مبارز و دو بیست کشتی جنگی فرایم کرده با برادر
خویش و خور و دانی و علوه و آلات جنگ از گرج بسوی سبسیلی کوچ دادند و عزم کردند که کشتی بر سر گزشت نهند
و بنیستین را مقهور سازند چون این خبر در شهر سیرکس به تپانان رسیدند بهر فرد سپاهی از سیرکس برگزیده برای

و چون این تیر سبسیلی پید مردم نیر گشت که در المملکت آن جزیره است نهایت پرهناک شدند و کس با راضی قرق فرستاده از قبایل گرجتیان که از قدیم دلایم نزد مودت پانصد طلب عانت کردند و تپانان که فرما کنند آن قبایل بود و کار در مملکت خود بر آزدادی خلق میراند اندوخته خویش را پراکنده ساخت و لشکری عظیم پاره است و برای آنکه مباد انگو ناگاه خود را بنیر گشت رساند و کار از دست بدر شود هزار تن مرد دلاور از لشکریان برگزیده و باستعمال تمام بسوی سیرکس ره پارسه و فرمان داد که عموم سپاه نیز در دنبال باشند و خود با آن هزار مرد جنگ و در کشتی جنگی در آب رانده از کنار سبسیلی سر برد کرد و با آن مدت اندک بشهر سیرکس درآمد و از دنبال او همه روزه سپاهیان در رسیدند و کار سیرکس را محکم کردند و بنیستین چون از خط و حرمت دار المملکت آسوده شد آن بلده را بست تپانان سپرده خود با جمعی از لشکریان شهر گزشت شافت تا آن بلده را نیز از شر دشمن نگاه دارد و در آن چون گوئی با لشکر گرج رسید و از این راز آگاه شد اینست را که یکی از سر بندگان سپاه بود با فوجی از لشکر سبسیلی گزشت فرستاد و خود آهنگ سیرکس کرد چون در میان لشکر گرج جمعی کینه از مردم یونان بودند و ایمنی را بداند که اینک ابل قرق در سیرکس آمده جنگ اندکشد با هرگز با مردم خویش مصاف ندیهم و آقا زار فرمانی نهند و گویا که آشته بهر سوی پراکنده شدند از این روی کار گویا آشفته شد چنانکه در مکت شواست کرد و از پیم گزشت مرد سبسیلی گرفتار شود با قبلی از مردم خویش کشتی در آمده آهنگ فرار کرد و از آن سوی اینست نیز بگزشت و شافت خبر فرار گزشت را صفا نموده تاب قرار نیاورد و ناچار از دنبال او روانه گرج شد چون گویا بدان شکستی و پشیمانی بشهر گرج رسید اما فی مشورتخانه گفتند که گزشت را در این مهم حصانی بزرگ باشد چه از عدم کفایت و دولت گرج ضعیف شد و هرگاه او کینه پسند دیگری نیز از چنین کار اندیشه کند پس حکم دادند تا او را مقتول ساخته جسدش را در صحر انداختند که عبرت نظر کاران باشد و از پس این واقعه بگلز و بگلز را برای لشکر کشی اختیار کردند و این بر دو مردم دلاور و جنگ آزموده بودند مع القصة ایشان هشتاد و هزار تن مرد مبارز و دو بیست کشتی جنگی فرایم کرده با برادر خویش و خور و دانی و علوه و آلات جنگ از گرج بسوی سبسیلی کوچ دادند و عزم کردند که کشتی بر سر گزشت نهند و بنیستین را مقهور سازند چون این خبر در شهر سیرکس به تپانان رسیدند بهر فرد سپاهی از سیرکس برگزیده برای

و چون این تیر سبسیلی پید مردم نیر گشت که در المملکت آن جزیره است نهایت پرهناک شدند و کس با راضی قرق فرستاده از قبایل گرجتیان که از قدیم دلایم نزد مودت پانصد طلب عانت کردند و تپانان که فرما کنند آن قبایل بود و کار در مملکت خود بر آزدادی خلق میراند اندوخته خویش را پراکنده ساخت و لشکری عظیم پاره است و برای آنکه مباد انگو ناگاه خود را بنیر گشت رساند و کار از دست بدر شود هزار تن مرد دلاور از لشکریان برگزیده و باستعمال تمام بسوی سیرکس ره پارسه و فرمان داد که عموم سپاه نیز در دنبال باشند و خود با آن هزار مرد جنگ و در کشتی جنگی در آب رانده از کنار سبسیلی سر برد کرد و با آن مدت اندک بشهر سیرکس درآمد و از دنبال او همه روزه سپاهیان در رسیدند و کار سیرکس را محکم کردند و بنیستین چون از خط و حرمت دار المملکت آسوده شد آن بلده را بست تپانان سپرده خود با جمعی از لشکریان شهر گزشت شافت تا آن بلده را نیز از شر دشمن نگاه دارد و در آن چون گوئی با لشکر گرج رسید و از این راز آگاه شد اینست را که یکی از سر بندگان سپاه بود با فوجی از لشکر سبسیلی گزشت فرستاد و خود آهنگ سیرکس کرد چون در میان لشکر گرج جمعی کینه از مردم یونان بودند و ایمنی را بداند که اینک ابل قرق در سیرکس آمده جنگ اندکشد با هرگز با مردم خویش مصاف ندیهم و آقا زار فرمانی نهند و گویا که آشته بهر سوی پراکنده شدند از این روی کار گویا آشفته شد چنانکه در مکت شواست کرد و از پیم گزشت مرد سبسیلی گرفتار شود با قبلی از مردم خویش کشتی در آمده آهنگ فرار کرد و از آن سوی اینست نیز بگزشت و شافت خبر فرار گزشت را صفا نموده تاب قرار نیاورد و ناچار از دنبال او روانه گرج شد چون گویا بدان شکستی و پشیمانی بشهر گرج رسید اما فی مشورتخانه گفتند که گزشت را در این مهم حصانی بزرگ باشد چه از عدم کفایت و دولت گرج ضعیف شد و هرگاه او کینه پسند دیگری نیز از چنین کار اندیشه کند پس حکم دادند تا او را مقتول ساخته جسدش را در صحر انداختند که عبرت نظر کاران باشد و از پس این واقعه بگلز و بگلز را برای لشکر کشی اختیار کردند و این بر دو مردم دلاور و جنگ آزموده بودند مع القصة ایشان هشتاد و هزار تن مرد مبارز و دو بیست کشتی جنگی فرایم کرده با برادر خویش و خور و دانی و علوه و آلات جنگ از گرج بسوی سبسیلی کوچ دادند و عزم کردند که کشتی بر سر گزشت نهند و بنیستین را مقهور سازند چون این خبر در شهر سیرکس به تپانان رسیدند بهر فرد سپاهی از سیرکس برگزیده برای

جلد اول از کتاب تلخیص التواریخ

استقبال جنگ از شهر بر شد و از مردم متفرقه که در گناب و اطراف آن بلده سکونت داشتند چهار هزار کس فراهم کردند و تقسیم مصاف سپاه کرتج داد چون لشکر راه بی پیچ و دو مدت سپاه کرتج بر مردم سیسی معلوم شد بعضی از آن سپاه متفرقه که تایلان فراهم کرده بودند گفتند کار را نبرد با خون شایسته دارد کس با بحث هزار مرد چگونه با بشاد هزار کس با نبرد کند و هزار تن از آن لشکر متفرقه فرار کردند تایلان دیگر از اداری کرده با پنجاهار پیاده و هزار سواره چون برق و باد بسوی کرتج شتابانده شد و روز دیگر در برابر هتلی و بیکلر صف راست گردانند ابرو بر بغریه و بگریه و اسب بیدان تاخت از دو سوی جنگ پیوسته شدند و نایره قتال اشتعال یافت چون آفتاب بزوال آمده هزار تن از سپاه کرتج پی سپهبران سیسی بودند و همچنان لشکر تایلان بخونریزی اشتعال داشتند ناچار مردم کرتج خیمه و خیمه بکند داشتند و راه فرار پیش گرفتند پس تایلان حکم داد تا اموال و اطفال انجماعت را بحیاط تصرف در آورند و بخریدند آنرا به بلده گزینت نزد دینا سیسین فرستاد و او را از این فتح بزرگ مرده داد و این فخر نام سیسی را بلند کرد و با بگو بعد از این فتح تایلان آن سه هزار تن را که از مردم متفرقه داشت حکم داد که هر محلی از سیسی که تحت فرمان دولت کرتج است تاخت و تاراج کنند و از مردم کرتج هر که بدست آرند با تیغ بکند و از خود با مردم خویش به سیر کس آمد و آن هزار تن مردم را که از میان سپاه فرار کردند از خراج بلده فرمود در این وقت مردم کرتج چنان برهنگان شدند که بلاد و امصار را که از اراضی سیسی مستخر نموده بودند خود مستخلص داشتند برای آنکه مردم سیسی طمع در ملکات ایشان نبندند و بسم در این وقت فتنه دیگر در کرتج روی نمود چنانکه خستین که یکی از موزین یوناست مرقوم داشته و آن چنان بود که یکی از بزرگان کرتج که او را بنو نام بود و مالی فراوان بهشتی بی پایان داشت از جمله اورا پست بزرگان بنده زر خرید بود در این هنگام بدان اندیشه شد که منفذ پادشاهی ملک کرتج کند و این با وجود امانی شورش محال می نمود پس برای قتل انجماعت کجست شد و این نذر انداخت که دختر خود را بشوهر میفرستد و برای جشن عروسی روز بر این منین کرد و امانی شورت را بدان انجمن دعوت کرد تا چون انجماعت حاضر شوند زهر قاتل در میان خوشن خورند بقیه کرده بملکی را مقتول سازد یکی از مردم او که این را زهر را دانسته بود بزرگان شورتخانه را پاکانید و ایشان دعوت او را اجابت نفرمودند و قاضی القضاات حکم داد که کس از اینگونه جشن هرگز نکند و بزرگان شورتخانه بخوان کس متقا مجتمع نشوند بنوعی چون از اینکار رایوس شد و آن را زهرون افاد بندگان زر خرید خود را با ساز و سلاح تمام برداشته مغرم شورتخانه کرد که یک ناکاه در اینجا در آمده داعیان دولت را از پای در آورد و بر تخت خیمه قرار گیرد بزرگان شورتخانه نیز ساز سپاه کرده با بنو مصاف دادند و او را شکستید دیگر مجال درنگ برآید بنو مانده ناچار با مردم خود فرار کرده بقلعه که در جاهای کرتج داشت در آمد و کس بلده نایری تانیا و دیگر آریا مغرب فرستاد برای آنکه جمیع را با خود متفق کند و امانی شورتخانه را پراکنده سازد و بچکس در این سخن با وکی دسار نشد و پیروی او را اختیار نکرد و از این سوی امانی شورتخانه سپاهی عظیم بر آورده کرد و او را فرو گرفت و جنگ در انداختند تا قهقهه لامر بقهر و غلبه قلعه او را بدست کرده بنو زار دست برسد و او را بکرتج در آورده در شورتخانه بعضی کفر بداشتند و سر کنندان حکم دادند تا نخست دیدگان او را بکنند و پانهایش را در بزم کشند و از آن پس تنش را پاره پاره کرده از دروازه چا و بکشند و از خویش ن و پیوستگان و زنان و اطفال او را خواه گناه کار خوا

جنگ از شهر بر شد و از مردم متفرقه که در گناب و اطراف آن بلده سکونت داشتند چهار هزار کس فراهم کردند و تقسیم مصاف سپاه کرتج داد چون لشکر راه بی پیچ و دو مدت سپاه کرتج بر مردم سیسی معلوم شد بعضی از آن سپاه متفرقه که تایلان فراهم کرده بودند گفتند کار را نبرد با خون شایسته دارد کس با بحث هزار مرد چگونه با بشاد هزار کس با نبرد کند و هزار تن از آن لشکر متفرقه فرار کردند تایلان دیگر از اداری کرده با پنجاهار پیاده و هزار سواره چون برق و باد بسوی کرتج شتابانده شد و روز دیگر در برابر هتلی و بیکلر صف راست گردانند ابرو بر بغریه و بگریه و اسب بیدان تاخت از دو سوی جنگ پیوسته شدند و نایره قتال اشتعال یافت چون آفتاب بزوال آمده هزار تن از سپاه کرتج پی سپهبران سیسی بودند و همچنان لشکر تایلان بخونریزی اشتعال داشتند ناچار مردم کرتج خیمه و خیمه بکند داشتند و راه فرار پیش گرفتند پس تایلان حکم داد تا اموال و اطفال انجماعت را بحیاط تصرف در آورند و بخریدند آنرا به بلده گزینت نزد دینا سیسین فرستاد و او را از این فتح بزرگ مرده داد و این فخر نام سیسی را بلند کرد و با بگو بعد از این فتح تایلان آن سه هزار تن را که از مردم متفرقه داشت حکم داد که هر محلی از سیسی که تحت فرمان دولت کرتج است تاخت و تاراج کنند و از مردم کرتج هر که بدست آرند با تیغ بکند و از خود با مردم خویش به سیر کس آمد و آن هزار تن مردم را که از میان سپاه فرار کردند از خراج بلده فرمود در این وقت مردم کرتج چنان برهنگان شدند که بلاد و امصار را که از اراضی سیسی مستخر نموده بودند خود مستخلص داشتند برای آنکه مردم سیسی طمع در ملکات ایشان نبندند و بسم در این وقت فتنه دیگر در کرتج روی نمود چنانکه خستین که یکی از موزین یوناست مرقوم داشته و آن چنان بود که یکی از بزرگان کرتج که او را بنو نام بود و مالی فراوان بهشتی بی پایان داشت از جمله اورا پست بزرگان بنده زر خرید بود در این هنگام بدان اندیشه شد که منفذ پادشاهی ملک کرتج کند و این با وجود امانی شورش محال می نمود پس برای قتل انجماعت کجست شد و این نذر انداخت که دختر خود را بشوهر میفرستد و برای جشن عروسی روز بر این منین کرد و امانی شورت را بدان انجمن دعوت کرد تا چون انجماعت حاضر شوند زهر قاتل در میان خوشن خورند بقیه کرده بملکی را مقتول سازد یکی از مردم او که این را زهر را دانسته بود بزرگان شورتخانه را پاکانید و ایشان دعوت او را اجابت نفرمودند و قاضی القضاات حکم داد که کس از اینگونه جشن هرگز نکند و بزرگان شورتخانه بخوان کس متقا مجتمع نشوند بنوعی چون از اینکار رایوس شد و آن را زهرون افاد بندگان زر خرید خود را با ساز و سلاح تمام برداشته مغرم شورتخانه کرد که یک ناکاه در اینجا در آمده داعیان دولت را از پای در آورد و بر تخت خیمه قرار گیرد بزرگان شورتخانه نیز ساز سپاه کرده با بنو مصاف دادند و او را شکستید دیگر مجال درنگ برآید بنو مانده ناچار با مردم خود فرار کرده بقلعه که در جاهای کرتج داشت در آمد و کس بلده نایری تانیا و دیگر آریا مغرب فرستاد برای آنکه جمیع را با خود متفق کند و امانی شورتخانه را پراکنده سازد و بچکس در این سخن با وکی دسار نشد و پیروی او را اختیار نکرد و از این سوی امانی شورتخانه سپاهی عظیم بر آورده کرد و او را فرو گرفت و جنگ در انداختند تا قهقهه لامر بقهر و غلبه قلعه او را بدست کرده بنو زار دست برسد و او را بکرتج در آورده در شورتخانه بعضی کفر بداشتند و سر کنندان حکم دادند تا نخست دیدگان او را بکنند و پانهایش را در بزم کشند و از آن پس تنش را پاره پاره کرده از دروازه چا و بکشند و از خویش ن و پیوستگان و زنان و اطفال او را خواه گناه کار خوا